

بدینسان چاره جوئی کرده اند که نیروی ریسمان را دو برابر میکنند بدینگونه که آنرا از سوراخهایی که نسبت های هندسی سنجیده شده است داخل چنگکهای منجنیق میکنند آنوقت بارهای سنگین هنگام بلند کردن سبک میشود و ابزار آنرا «میخال» (منجنیق) مینامند.

و بدین وسیله بدون تحمل رنجی منظور حاصل میگردد. و این عمل از روی اصول هندسی معروفی که در میان بشر متداول است درست میشود و بدان بناهای بلند و عظیمی را که تا این روزگار هم نمودار است بنیان نهاده اند. بناهای شگفت آوری که مردم گمان میکنند آنها از ساختمانهای روزگار جاهلیت است و مردم آن دوران بهمان نسبت بلند قد و تنومند بوده اند، در صورتیکه این پندار درست نیست بلکه آنها را بتدایر هندسی بنیان نهاده اند چنانکه یاد کردیم. پس باید به اینگونه نکات پی برد، و خدا آنچه بخواهد میآفریند.

فصل بیست و ششم

در صنعت درودگری

این صنعت از ضروریات اجتماع بشمار میرود و ماده آن چوب است، زیرا خدا سبحانه و تعالی در هر يك از موجودات برای آدمیان منافی قرار داده است که بدان ضروریات یا نیازمندیهای خود را تکمیل میکند و یکی از آنها درخت است که انسان از آن سودهای بیشماری میبرد و هر کس آنها را میداند. و یکی از آن سودها این است که وقتی خشک شود از چوب آن استفاده ها میکنند که نخستین فواید آن عبارت است از سوختن برای وسایل معاش و ساختن عصا برای تکیه کردن بر آن و دفاع از خویش و جز اینها از ضروریات ایشان.

۱ - یخلق مايشاء. سورة مائدة، آیه ۲۰. در چاپهای مصر و بیروت پس از آیه کلمه « سبحانه » اضافه شده است.

همچنین از چوب ستون‌هایی می‌سازند که هنگام خطر سقوط دیوار کج یا بار سنگین آنها را بکار می‌برند. گذشته از این چوب سوده‌های دیگری نیز دارد که هم بادیه‌نشینان و هم شهریان از آن استفاده می‌کنند.

چنانکه بادیه‌نشینان آنرا برای ستون و میخ چادرهای خود بکار می‌برند و برای زنان خود از چوب کجاوه^۱ می‌سازند، و سلاح‌هایی مانند نیزه و کمان و تیر از آن تهیه می‌کنند.

و اما شهریان آنرا برای سقف ساختمانها و در خانه‌ها و اطاقها بکار می‌برند و از آن تخت‌هایی برای نشستن روی آنها می‌سازند. و ماده اصلی هر یک از وسایل یاد کرده چوب است و جز در پرتو صنعت ممکن نیست بصورت خاصی در آید که مورد نیاز است و صنعتی که بوسیله آن چوب بصورت‌های یاد کرده درمی‌آید و وسایل گوناگونی تولید می‌کند عبارت از درودگری است که در عین حال دارای انواع مختلفی است.

سازنده وسایل چوبین نخست باید چوب را اده کند و آنرا یا بصورتی کوچکتر از آنچه هست در آورد و یا بصورت تخته‌هایی آماده سازد و سپس این قطعات اده شده را بر حسب شکل مطلوب باهم ترکیب کند و بنا بر این وی در همه این اعمال بوسیله هنر خود میکوشد این تکه‌های چوب اده شده را بصورت منظمی در آورد تا همه آنها بمنزله اجزای آن شکل مخصوص قرار گیرند و انجام دهنده این صنعت را درودگر مینامند، و صنعت وی در اجتماع ضروریست.

سپس هنگامیکه تمدن و حضارت به اوج عظمت و ترقی برسد و دوران تجمل-خواهی فراز آید که مردم به زیبایی و آرایش کلیه وسایل زندگی دلبسته میشوند و دوست دارند هر یک از اقسام ساخته‌های درودگری از سقف گرفته تا در و تخت و هر اثاث دیگر زیبا و آراسته بنقش و نگار باشد، آنوقت آرایش و زیبایی در صنعت

۱ - ترجمه « حدج » بمعنی نوعی از مراکب زنان مانند هودج و کجاوه (اقرب‌الموارد).

درود گری نیز پدید می‌آید و ساخته‌های آنرا بزبورهای تفنی گونا گونی می‌آرانید که در شمارشگفتیهای هنر میباشد و بهیچرو در زمره ضروریات بشمار نمی‌آید مانند نقش و نگار کردن (تخطیط) درها و تخت‌ها^۱، و چون آماده کردن تکه‌های چوب به هنر خراطی که آنها را در نهایت زیبایی می‌تراشند و بصورت خاصی که در نظر دارند در می‌آورند آنگاه بر حسب اندازه‌های معینی آنها را با هم ترکیب می‌کنند و چنان با میخ‌های چوبی بهم می‌پیوندند که بیننده می‌پندارد بهم چسبیده است، و بر حسب تناسب هر چیزی که از چوب ساخته می‌شود اشکال گونا گونی از آنها تعبیه می‌کنند و در نظر هر چیزی زیباتر و آراسته‌تر جلوه گر میشود^۲ و این هنر را در همه لوازمی که از چوب می‌سازند از هر گونه که باشد بکار می‌برند.

و نیز معمولاً در ساختن کشتیها بصنعت درود گری نیازمند می‌شوند که دارای تخته‌ها و میخهایی است^۳ و این کشتیها عبارت از ساخته‌های هندسی است که آنها را باعتبار شنا کردن ماهی بوسیله بالها و سینه‌اش به شکل آن جانور می‌سازند تا این شکل در برخورد با آب برای کشتیرانان کمک بیشتری باشد و بجای جنبش حیوانی که در ماهی وجود دارد برای حرکت دادن آن از باد استفاده میکنند و چه بسا که برای این منظور به پارو زدن متوسل می‌شوند چنانکه در ناوهای نیروی دریائی آنها بکار می‌برند، و این صنعت اساساً در تمام انواع آن به قسمت مهمی از دانش هندسه نیاز دارد، زیرا لازمه بیرون آوردن صورتها از مرحله قوه به فعل بدروش استوار این است که به تناسب میان اندازه‌ها خواه عمومی یا خصوصی آگاه باشیم و برای دریافتن تناسب اندازه‌ها ناچار باید به مهندس رجوع کرد. و بهمین جهت کلیه بزرگان و پیشوایان دانش هندسه در یونان از بزرگان این صنعت نیز بشمار

۱ - منظور نویسنده، حاشیه دادن و گل و بته ترسیم کردن روی اشیاء نجاریست . ۲ - گویا مقصود مؤلف هنر مثبت‌کاری است. ۳ - اشاره به، و حملناه علی ذات‌الواح و دسر سورة القمر آیه ۱۳ دسر «بضم د - س» جمع «دسار» بمعنی میخ است و در اینجا رشته‌هایی ازلیف است که الواح کشتی آنها را بهم می‌بندند.

میرفتند، چنانکه اقلیدس^۱ صاحب کتاب اصول هندسه، درود گر بود و باین هنر شناخته می شد و همچنین ابلو نیوس^۲ مؤلف کتاب مخروطات و میلاوش^۳ و جز آنان نیز درود گری میدانسته و بدان شهرت داشته اند.

و چنانکه می گویند آموزگار این صنعت در میان مردم نوح، ع، بوده است و بدان هنر کشتی نجات را ایجاد کرد که هنگام طوفان معجزه او بشمار میرفت. و این خبر هر چند در زمره امکانات میباشد یعنی میتوان گفت وی درود گر بوده است، ولی دلیل نقلی بر آن افاده نمی کند که وی نخستین سازنده آن بوده است زیرا روزگاری دور و دراز از آن دوران میگذرد، بلکه معنی گفتار مزبور^۴ اشاره به قدرت درود گری است، زیرا حکایتی از آن پیش از خبر نوح (ع) ثابت نشده است از اینرو واقعه نوح را چنان تعبیر کرده اند که گویا وی نخستین کسی است که صنعت مزبور را بدیگران آموخته است. این است که باید باسرا صنایع در میان مردم پی برد، و خدا آفریدگار داناست.^۵

فصل بیست و هفتم

در صنعت بافندگی و خیاطی

[باید دانست گروهی از بشر که در اقلیمهای معتدل بسر میبرند در مفهوم (صحیح) انسانیت داخل اند و ناگزیر اند در باره پوشاک^۶ خود بیندیشند همچنانکه

۱- Euclide - ۲ Apollonius - ۳ دسلان این نام را به «منلاوش» (Ménélaüs) تصحیح کرده است. ۴- در چاپهای مصر و بیروت میان این جمله بطور معترضه «والله اعلم» افزوده شده است. ۵- سوره یس، آیه ۸۱ - این آیه در چاپهای مصر و بیروت نیست و بجای آن فصل بدینسان پایان می یابد: «و خدا سبحانه و تعالی دانا تر است و کامیابی به اوست». ۶- ترجمه «دفع» (بکسر «د») است که یکی از معانی آن شدت گرم است. ولی در اینجا از آیه ۵ سوره ۱۶ قرآن کریم: «والانعام خلقها لهم دفع و منافع» استفاده شده که در تفسیر آن آمده است: در ایشان هست شما را آنچه بدان دفع سرما کنید از خویشتن به لباسی که از موی و پشم ایشان سازید و لحاف و نمد و جامه هایی که شما را گرم دارد، تفسیرگازر ج ۵ ص ۱۵۳

در باره خویش می‌اندیشند. و امر پوشاک چنان حاصل می‌شود که منسوج را برای نگهداری (تن) از گرما و سرما یکسره بر تن پوشند (یعنی بدون بریدن و دوختن) و برای تهیه چنین پوشاکی ناگزیر باید نخ را بهم بافت تا پارچه یکدستی تولید شود و این عمل را بافندگی می‌نامند. پس اگر مردم بادیه نشین باشند بهمان پارچه اکتفا میکنند، ولی اگر شهرنشینی گرایند این پارچه را میبرند و به تکه‌هایی تقسیم میکنند تا جامه‌ای به اندازه بدن انسان بدست آید و شکل بدن و اعضای گوناگون آن و اختلاف نواحی هر یک از اندامها را در نظر میگیرند آنگاه این تکه‌ها را با نخ بهم می‌پیوندند تا یک جامه میشود که به اندازه بدن است و آنرا می‌پوشند و صنعتی که بدست دهنده این (پوشاک) مناسب است خیاطی نامیده میشود^۱.

و این دو صنعت در اجتماع ضروریست، زیرا بشر برای پوشاک خود بدانها نیازمند است چنانکه صنعت نخستین برای بافتن نخ‌های پشمی و پنبه‌ای^۲ در تار و بود پارچه‌ها بکار میرود که آنها را بمنظور محکمی پارچه بشدت بهم می‌پیوندند و در نتیجه از آن پارچه‌های معینی به اندازه‌های مختلف بدست می‌آید از قبیل گلیم^۳ - های پشمی که یکسره بدن را می‌پوشانند و پارچه‌های پنبه‌ای و کتانی که برای جامه بکار می‌روند.

و صنعت دوم برای این است که منسوجات را بر حسب اختلاف اشکال و عادات گوناگون بر اندازه تن میدوزند بدینسان که تکه‌هایی مناسب اعضای تن از پارچه میبرند. و سپس این تکه‌ها را ماهرانه و استوار بهم میدوزند که بر حسب انواع مختلف این صنعت ممکن است جامه از تکه‌های بسیار تشکیل یابد یا حاشیه دوزی

۱ - از آغاز فصل تا اینجا که در داخل کروسه است در چاپهای مصر و بیروت نیست، ۲ - وکتان چاپ بیروت. ۳ - ترجمه «اکسیه» جمع «کساء» است که صاحب منتهی‌الارب آنرا گلیم ترجمه کرده و معنی مناسب آن همین است چه بادیه‌نشینان آنرا بدون دوخت یا بشکل عبا بر تن می‌پوشند و کلمه «آزار» نیز بهمین معنی آمده است.

داشته باشد یا به اسلوبهای دیگر دوخته شود^۱.

و این صنعت دوم ویژه اجتماع شهرنشینی است چه مردم بادیه‌نشین از آن بی‌نیازند و تنها پارچه‌ها را یکسره بر بدن می‌پيچند چنانکه همه بدن آنانرا فرا- می‌گیرد بی آنکه آنها را مطابق اعضای گوناگون بدن بدوزند، بلکه بریدن پارچه‌ها به اندازه اعضای بدن و دوختن آنها برای جامه از شیوه‌ها و فنون شهرنشینی است و باید از اینجا به زاز تحریم جامه دوختنی در هنگام حج گزاردن پی برد، زیرا تکلیف حج از نظر شرعی مشتمل بر ترك کلیه علایق دنیوی و رجوع به خدای تعالی است همچنانکه نخستین بار ما را آفریده است^۲ تا بنده وی در آن هنگام به هیچیک از عادات تجملی زندگی نه بوی خوش و نه زن و نه جامه دوخته و نه کفش هیچیک دلبسته نشود و متعرض هیچ شکاری نگردد و به هیچکدام از عاداتی که در جان (نفس) و خوی او نقش بسته است نگراید با اینکه وی هنگام مرگ خواهی نخواهی همه آنها را از دست میدهد، بلکه باید مانند کسی که وارد عرصه رستاخیز میشود حج گزارد یعنی از دل و خالصانه در پیشگاه پروردگار خود تضرع کند و اگر خالصانه و بی‌روی و ریاحج گزاری وی انجام یابد پاداش او این است که همچون روزیکه از مادر میزاید از گناهان خویش پاک میشود، منزهی ای پروردگار، چه اندازه نسبت به بندگان خود مهربانی و چه اندازه به آنانکه در جستجوی رهبری هستند بخشایش می‌کنی.

و این دو صنعت در میان مردم از روزگارهای کهن وجود داشته است، زیرا

۱- در اینجا مطابق چاپهای مصر و بیروت مؤلف سه‌گونه خیاطی را بدینسان آورده است: و صلا او تنبیتاً او نفسحاکه قسمت نخستین آن را در ماده «وصل» تا حدی بحدس میتوان تفسیر کرد چه در اقرب‌الموارد آورد، خیط موصل فی‌ه وصل کثیر. و در چاپ پاریس چنین است: و صلا او حیکا او تنبیتاً او تفتیحاً که قسمت دوم آن را در ماده «حبك» چنین می‌یابیم. جود حباک الثوب ای کفافه، ولی برای دو قسمت دیگر یعنی تنبیتاً یا تفتیحاً و نفسحادر کتب لغت معنی مناسبی بدست نیامد. دسلان بحدس و احتمال آنها را تفسیر کرده، ولی ما از نقل آن صرف نظر کردیم. رجوع به ص ۳۸۰ ج ۲ ترجمه دسلان شود. ۲- اشاره به، كما خلقناکم اول مرة. سورة الانعام، آیه ۶۴.

پوشاک در اجتماعات اقلیم معتدل برای بشر ضروری است لیکن ساکنان اقلیم‌های منحرف به گرما نیازی پوشاک ندارند و از اینرو می‌شنویم که سیاهان اقلیم نخستین غالباً برهنه بسر می‌برند و عامه مردم از اینرو که صنایع مزبور بسیار کهن میباشند آنها را به ادریس، ع، که از اقدم پیامبران بشمار میرود نسبت میدهند و چه بسا که نخستین سازنده آنها را هر مس^۱ میدانند. و گاهی هم گفته شده است که هر مس همان ادریس است و خدا [سبحانه و تعالی]^۲ آفریدگار داناست.^۳

فصل بیست و هشتم در صناعت مامائی (تولید)

و آن صنعتی است که تعریف آن چنین است «مامائی عبارت از شناختن عملی است که ماما هنگام زاییدن، نوزاد آدمی را به رفق و نرمی از شکم مادر میگیرد و موجبات زائیدن را فراهم میکند و آنگاه پس از وضع حمل برحسب آنچه یاد میکنیم وسایله اصلاح حال نوزاد را در نظر میگیرد». و این هنر معمولاً ویژه زنان است، زیرا آنها از عورت یکدیگر اطلاع دارند و کسی که این کار را انجام میدهد موسوم به قابله است.

و این کلمه را از معنی اعطا و قبول بعاریه گرفته‌اند، زیرا گویی زن زاییده جنین را به ماما میدهد و وی آنرا قبول میکند. چه هنگامی که خلقت و مراحل حیاتی جنین در زهدان تکمیل شود و بنهایت رشد خود برسد و مدتی را که خدا برای ماندن آن در زهدان تعیین کرده پایان رساند که معمولاً نه ماه است آنوقت برای خارج شدن، که خدشوق و استعداد آنرا در وی آفریده است، آماده میگردد و راه بیرون آمدن بر او تنگ میشود و سخت بدشواری خارج میگردد و چه بسا که بعضی از جوانب فرج بر اثر فشار پاره میشود و گاهی برخی از پرده‌ها بسبب

۱ - Hermès ۲ - قسمت داخل کروه در چاپ پاریس نیست. ۳ - سوره یس، آیه ۸۱.

پیوستگی و چسبیدگی آن به رحم جدا می‌گردد و همه اینها دردهائی است که بر شدت درد زائیدن می‌افزاید و معنی طلق^۱ همین است. در این هنگام قابله (ماما) مادر را تا حدی بوسیله مالیدن پشت و رانها و اعضای پائین و محاذی رحم یاری میدهد و از اینراه بعمل و خاصیت قوه دافعه جنین کمک میکند؛ و تا حد امکان و بر حسب معرفتی که او را بدشواری زائیدن زن رهبری میکند در تسهیل کار او میکوشد تا دردها و مشقات ویرا تخفیف دهد، آنگاه پس از وضع حمل میان جنین و رحم پیوندی (جفت) باقی میماند که جنین از آن در زهدان تغذیه میکند و از ناف وی به‌روده‌اش پیوسته است. و این پیوند (جفت) عضو زایدی است که بویژه برای تغذیه نوزاد است و ماما باید آنرا آنچنان قطع کند که از جایگاه زاید تجاوز نکند و به‌روده نوزادیا زهدان مادر زیان نرساند و سپس محل جراحت را یا بوسیله داغ کردن^۲ و یا بدیگر انواع بهبود و درمان مرهم نهد.

سپس باید دانست که جنین هنگامی که از این مجرای تنگ بیرون می‌آید دارای استخوانهای نرم و تازه ایست که بسهولت قابل انعطاف و خمیدگی است و چه بسا که بعلت نزدیکی زمان تکوین و رطوبت مواد، شکل اعضا و هیئت آنها تغییر می‌یابد، از اینرو ماما او را مالش میدهد و در اصلاح او میکوشد تا هر عضوی به شکل طبیعی و وضعی که بدان تعیین شده است باز گردد و خلقت وی راست شود.

آنگاه ماما بسوی زچه^۳ باز می‌گردد و برای بیرون آمدن پرده‌های جنین او را بنرمی مالش میدهد، زیرا گاهی ممکن است پرده‌های مزبور اندکی دیر خارج شود و آنوقت بیم آن میرود که ماسکه پیش از آنکه پرده‌ها کاملاً خارج شوند

۱- طلق (بفتح ط) بمعنی درد زائیدن است و بمعانی، خندان و گشاده‌رو و روز خوش زغم‌گرم و نه سرد نیز آمده است و اطلاق کلمه بر درد زائیدن از نظر تفاوت است (اقرب‌الموارد و منتهی‌الارب).
 ۲- در قدیم جراحات را بجای پانسمان که در عصر حاضر متداول است داغ میکرده‌اند چنانکه مثل معروفی است «آخر الدواء الکی». ۳- ترجمه «نفساء» بمعنی زن زائیده است که صاحب‌منتهی‌الارب آنرا «زچه» ترجمه کرده و در خراسان «زاوو» میگویند.

بحالت طبیعی خود باز گردد و این پرده‌ها که زوایدی بیش نیستند گنبدیده شوند و عفونت آنها به زهدان سرایت کند و در نتیجه موجب مرگ زچه گردد. این است که ماما از این پیش آمد میهراسد و به زچه کمک میکند که زودتر دفع شود و پس از آنکه پرده‌های مزبور بیرون می‌آید باز ماما بسوی نوزاد باز می‌گردد و به اعضای بدن او انواع روغن‌ها و داروهای ذرور^۱ قابض می‌مالد تا اندام او را استوار کند و رطوبتهای زهدان خشک شود و برای بالا رفتن زبان کوچکش خرما یا چیز دیگری بگامش می‌مالد^۲ و در بینی او دارو میریزد تا آب از بینش جاری شود و آنچه در بطون دماغش جای گرفته خارج گردد و برای دفع سده‌های روده و تجویف آنها از التصاق لعوق، داروهای غرغره تجویز می‌کنند.

و باز بدرمان کردن زچه می‌پردازد و برای سستی و ضعفی که بر اثر درد زائیدن و گزند جدا شدن جنین، از زهدان به‌وی وارد آمده بمداوا می‌پردازد، چه نوزاد هر چند عضو طبیعی مادر نیست، ولی کیفیت تکوین وی در زهدان او را بسبب پیوند بمنزله عضو پیوسته قرار میدهد؛ از اینرو از جدا شدن وی دردی بمادر میرسد که نزدیک بدرد بریدن عضوی از تن است. گذشته از این ماما دردی را که بر اثر زخم پارگی فرج هنگام فشار بدن میرسد درمان میکند. و همه اینها دردهائی است که ماما بداروی آنها آگاه‌تر و بیناتر است. همچنین ماما بکلیه دردهایی که برای نوزاد در تمام دوران شیرخوارگی تا از شیر گرفتن روی میدهد از هر پزشک ماهری بصیر تراست و یگانه سبب آن این است که بدن انسان در این حالت بالقوه بدن آدمی بشمار میرود و هر گاه از مرحله شیرخوارگی بگذرد آنوقت بفعل بدن آدمی میشود و از اینرو در این هنگام به پزشک بیشتر نیاز دارد و بنا بر این چنانکه ملاحظه میشود این صنعت در اجتماع انسانی ضروریست و موجودیت افراد

۱- ذرور (به فتح ذ) دارویی که برای چشم و زخمها بکار میرود (اقرب‌الموارد). ۲- در تداول مامایی: کام کردن است.

آن معمولاً بدون صنعت قابلیت انجام نمی‌یابد. و گاهی برخی از افراد نوع انسانی از این صنعت بی‌نیاز میشوند و آن‌ها بسبب آن است که خدا آفریدن آنان را بدینسان معجزه و خرق عادت‌ی قرار میدهد مانند پیامبران، ص، و بسبب الهام و هدایتی است که نوزاد بدان الهام‌میگیرد و بر آن سرشته میشود و در نتیجه بدون این صنعت وجود ایشان کمال می‌پذیرد.

و اما در باره کار معجزه باید گفت که معجزات بسیاری در این امر روی داده است از آنجمله خبریست که در باره پیامبر، ص، بدینسان روایت شده است: پیامبر ناف بریده و ختنه کرده متولد شد در حالی که دودست وی بر روی زمین قرار داشت و دیدگانش را با آسمان دوخته بود. همچنین وضع عیسی در گهواره (و دیگر معجزاتی که در این باره به پیامبران نسبت میدهند نیز مانند این کیفیت است). و اما امر الهام را نیز نباید انکار کرد، چه هر گاه حیوانات بیزبانی مانند زنبور عسل و جز آن به الهامات شگفت آوری اختصاص یافته باشند در باره انسان که بر جانوران برتری دارد چگونه میتوان تردید کرد و بویژه موجودی که به کرامت و احسان خدا اختصاص یافته است.

گذشته از این الهام عامی که برای نوزادان هنگام روی آوردن به پستان مادر دست میدهد آشکارترین گواه بر وجود الهام برای بشر است، زیرا چگونگی عنایت یزدانی بزرگتر از آن است که بتوان بر آن احاطه یافت و از اینجا به بطلان عقیده فارابی و حکمای اندلس میتوان پی برد که در این خصوص به عدم انقراض انواع و محال بودن انقطاع موالید و بویژه نوع انسانی استناد کرده و گفته اند اگر افراد نوع منقطع شوند همانا پیدایش نوع پس از آن محال خواهد بود، زیرا وجود نوع متوقف بر این صنعت است که هستی انسان جز بدان صورت پذیر نیست چه اگر فرض کنیم نوزادی بدنیا آید و از این صنعت و مراقبت آن تا هنگام از شیر گرفتن محروم باشد به هیچ‌رو نمیتوان تصور کرد که چنین موجودی باقی خواهد ماند و وجود

صنایع بدون اندیشه ممتنع است، زیرا صنایع ثمره و تابع اندیشه هستند. و ابن‌سینا با تکلف این نظریه را رد کرده است چه او با عقیده مزبور مخالفت داشته و از آن نظریه پیروی کرده است که انقطاع انواع ویرانی عالم تکوین و آنگاه بازگشت آنها بار دیگر امکان دارد. انقطاع انواع و ویرانی عالم تکوین بعلت مقتضیات فلکی و اوضاع شگفتی است که بگمان او بندرت در طی قرون متمادی روی میدهد و آنوقت مقتضیات مزبور چنان اقتضا میکند که خمیره طینتی مناسب مزاج انسان با حرارت مناسبی آفریده شود و در نتیجه انسانی بوجود آید. آنگاه تقدیر برای او حیوانی پدید می‌آورد که برای تربیت و پرستاری آن انسان در او الهام آفریده میشود تا وجود او بکمال رسد و از شیر بازگرفته شود.

و او (ابن‌سینا) در شرح این موضوع بتفصیل در رساله خویش که آنرا به رساله‌ی حی بن یقظان^۱ نامیده بحث کرده است، ولی این استدلال درست نیست و هرچند ما با او در موضوع انقطاع انواع موافقیم، ولی موافقت ما از طریقی نیست که وی بدان استدلال کرده است چه دلیل او مبتنی بر استناد افعال بعلت موجب است، در صورتی که دلیل اعتقاد به فاعل مختار نظر او را رد میکند و بنا بر اعتقاد به فاعل مختار واسطه‌ای میان افعال و قدرت قدیم نمی‌باشد و نیازی به این تکلف نیست. آنگاه اگر از لحاظ جدل تسلیم نظریه او شویم غایت آنچه بر آن مترتب می‌شود اطراد وجود این شخص بخلق الهام است برای تربیت آن در حیوان بیزبان، در صورتیکه باید پرسید چه ضرورتی چنین امری را ایجاب میکند؟ و هنگامی که الهام در حیوانات بیزبان آفریده شود چه مانعی وجود دارد که این کیفیت در خود آن نوزاد آفریده شود چنانکه ما در آغاز بحث بیان داشتیم و آفریدن الهام در موجودی برای مصالح خود او بقبول نزدیکتر است که در موجود دیگری برای مصالح غیر آفریده شود، پس هر دو عقیده بعلت آنچه ثابت کردم گواه بر خودشان

۱- این رساله ذیل کتاب «زنده‌بیدار» نشریه شماره هشت بنگاه ترجمه و نشر کتاب طبع شده است.

می‌باشند به بطلان مقاصدشان.
 و خدا آفریدگار داناست^۱.

فصل بیست و نهم

در صناعت پزشکی و اینکه این صناعت در پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ
 مورد نیاز است نه در میان بادیه نشینان

این صناعت در بلاد و شهرها ضروری است چه در آن اجتماعات بفریاد آن
 پی برده‌اند و نتیجه و ثمره آن عبارت است از حفظ صحت تندرستان و دفع بیماری از
 بیماران بوسیله مداوا تا برای ایشان بهبود از بیماریها حاصل آید.
 و باید دانست که اصل امراض یکسره از خوراکیهاست چنانکه (پیامبر) (ص)
 در حدیثی که جامع طب است فرموده است: «معدة خانه مرض و پرهیز سرداروهاست
 واصل هر دردی ناگوارد (تخمه) یا تداخل است.

اینکه میفرماید «معدة خانه مرض است» معنی آن آشکار است و منظور از
 «پرهیز سرداروهاست» این است که پرهیز گرسنگی است و بدان انسان از خوراک
 پرهیز میکند، عبارت دیگر گرسنگی داروی بزرگیست که اساس و ریشه همه داروهاست
 و معنی «ناگوارد»^۲ تداخل است که انسان در میان فواصل نوبت هر غذا و پیش از
 آنکه غذای پیشین هضم شود دمبدم غذا بخورد.

و شرح آن چنین است که خدا سبحانه انسان را بیافزید و حیات او را بوسیله
 غذا حفظ کرد که آنرا از راه خوردن بکار میبرد و قوای هاضمه و غاذیه در آن نفوذ
 میکند تا آنکه بخونی که مناسب اعضای تن مانند گوشت و استخوان است تبدیل

۱- سوره یس، آیه ۸۱. این آیه در چاپهای مصر و بیروت نیست و آخر فصل چنین است: «و خدای
 تعالی دانانتر است». ۲- ترجمه «برده» است که در اقربالموارد به «تخمه» و در منتهی‌الارب
 به «ناگوارد» تفسیر شده است.

میگردد . و آن خون را قوه نامیه میگیرد و آنرا بگوشت و استخوان مبدل میسازد. و معنی گوارش (هضم) پخته شدن غذا بوسیله حرارت غریزی است مرحله بمرحله ، تا آنکه بالفعل جزء بدن میشود و تفسیر آن این است که هر گاه غذا در دهان داخل میگردد و در زیر فکها (دندانها) خرد و جویده میشود در زیر تأثیر حرارت دهان اندکی میپزد و مزاج و ترکیب آن تاحدی تغییر میکند چنانکه وقتی لقمه‌ای از غذا را بدهان میگذاریم و آنرا میجویم این معنی روشن میشود و احساس میکنیم که ترکیب آن بجز ترکیب غذاست . آنگاه همین لقمه جویده به معده میرود و زیر تأثیر حرارت معده پخته میشود تا آنکه به کیموس^۱ مبدل میگردد که زبده و شیرۀ این مطبوخ است و آنگاه این کیموس به کبد می‌رود و فضولات آن از معده داخل روده‌ها میگردد و بوسیله نفوذ در دو منخرج از بدن بیرون میرود . آنگاه حرارت کبد آن کیموس را میپزد تا آنکه بخون تازه مبدل میشود و بسبب طبخ کفی مانند سر شیر روی آن پدید می‌آید که عبارت از صفر است و اجزای خشک آن که سودا باشد ته نشین میشود و دستگاه حرارت غریزی تاحدی از طبخ قسمت غلیظ آن فرو میماند که بلغم باشد. سپس کبد همه آنها را بهر گهای کوچک و بزرگ میفرستد و در آنجا دستگاه حرارت غریزی در طبخ آن مؤثر میشود و آنگاه از خون خالص بخار گرم‌تر و تازه‌ای تشکیل می‌یابد که به روح حیوانی کمک میکند و قوه نامیه کارش را در خون آغاز می‌کند و از صافی خون گوشت و از درد یا غلیظ آن استخوان می‌سازد؛ آنگاه بدن فضولات و قسمت‌هایی را که زاید بر احتیاج آن است بیرون میفرستد و این فضولات مختلفند مانند عرق و آب دهن و آب بینی و اشک . چنین است شکل غذا و رسیدن آن از مرحله قوه به مرحله فعل که گوشت باشد. سپس باید دانست که سرچشمه بیماریها و قسمت عمده آنها عبارت از انواع تبهاست.

۱- بمعنی غذای داخل معده است که هنوز بخون تبدیل نشده است. این کلمه معرب خیموس یونانیست (اقربالموارد).

علت تب این است که دستگاه حرارت غریزی گاهی ضعیف میشود و نمیتواند در هر يك از مراحل یاد کرده غذا را بخوبی بپزد و در نتیجه غذا ناپخته میماند. و سبب آن اغلب فزونی غذا در معده است چنانکه بعلت فزونی، دستگاه حرارت غریزی از طبخ آنها فرو میماند. یا (موجب تب) تداخل غذا در معده است بطوریکه پیش از تکمیل طبخ غذای نخستین، غذای دیگری بمعده میرسد و آنگاه دستگاه حرارت غریزی طبخ غذای نخستین را فرو میگذارد و بغذای تازه میپردازد یا نیروی آن بر هر دو تقسیم میشود و از اینرو از هضم و طبخ کامل غذا فرو میماند و معده همین غذا را که طبخ آن ناتمام است به کبد میفرستد و حرارت کبد نیز آن اندازه نیرومند نیست که بتواند چنین غذائی را طبخ کند و چه بسا که در این هنگام از غذای نخستین قسمتی ناپخته در کبد باقی باشد و کبدهم همه این مواد نارس را بر همان کیفیتی که هست بهر گها میفرستد و پس از آنکه بدن نیاز مناسبی را که بدان دارد برمیگیرد اگر قادر باشد آنرا با فضولات دیگر مانند عرق و اشك و آب دخن بیرون میفرستد ولی چه بسا که از بیرون فرستادن بسیاری از آنها فرو میماند و در نتیجه موادی ناپخته و نارس در رگها و کبد و معده باقی میماند و روز بروز افزایش می یابد. و هر تر کیب مرطوبی که پخته نشود و نارس بماند گندیده میشود و بنا بر این آن مواد غذائی نارس نیز متعفن میگردد و آنرا «خلط» مینامند و در هر جسم گندیده ای حرارت غریزی یافت میشود و این حرارت شگفت همان است که در بدن انسان آنرا تب میگویند. و میتوان این امر را در غذای شب مانده که گندیده میشود و همچنین درزباله های گندیده آزمایش کرد که چگونه در این هنگام حرارت بآنها راه مییابد. این است معنی تبها در بدن انسان که سر و اساس همه بیماریها بشمار میروند چنانکه در حدیث یاد کرده آمده است. و اینگونه تبها دارای درمانهایی هم هستند بدان سان که چند هفته معین بیمار را از غذا منع میکنند و آنگاه غذاهای مناسب میدهند تا کاملاً بهبود یابد. و مراعات کردن کیفیت و مقدار غذا در حالت تندرستی

نیز خود دستوریست برای نگهداری بدن از بیماریهای تباداری^۱ و گاهی این نوع عفونت در عضو خاصی پدید می‌آید و بسبب آن بیماری ویژه‌ای در آن عضو تولید میشود و در بدن خواه اعضای رئیسی یا جز آنها زخمهایی بروز میکند و گاهی عضوی بیمار میشود و در نتیجه قوائی که در آن موجود است به بیماری می‌گراید.

اینهاست مجموعه بیماریها و سرچشمه آنها اغلب از غذاهاست و برای درمان کلیه آنها باید پزشك مراجعه کرد. و پدید آمدن اینگونه بیماریها در میان شهر- نشینان بیشتر است چه زندگی آنان مرفه‌تر و خوراکی افزونتری در دسترس آنان است و کمتر بیک نوع غذا اکتفا میکنند و وقت معینی برای خوردن آن ندارند و غذاها را هنگام پختن با ادویه و سبزیها و میوه‌های فراوان خواه تر و تازه یا خشک در می‌آمیزند و در این باره بیک یا چند نوع اکتفا نمیکنند، زیرا چه بسا که در یک روز از اقسام طبخ چهل گونه گیاه و حیوان آماده می‌سازند. این است که غذا دارای ترکیب غریبی میشود و چه بسا که این نوع غذا مناسب بدن و اعضای آن نباشد. گذشته از این در شهرها هوا بعلت در آمیختن آن با بخارهای گندیده‌ای که از فزونی فضولات حادث میشود فاسد میگردد، در صورتیکه هوا به روح نشاط می- بخشد و نشاط روح بعلت اثر حرارت غریزی به تقویت هضم غذا کمک می‌کند.

همچنین در میان شهر نشینان ورزش وجود ندارد، زیرا آنان غالباً در حال سکونت و آرامش اند و به هیچرو از ثمرات ورزش بهره‌مند نمیشوند و هیچ نشانه‌ای از آن در میان ایشان یافت نمیشود. این است که بیماریهای بسیاری در شهرها و بلاد بروز میکند و بنسبت بروز امراض مردم شهرها باین فن نیازمند میشوند.

ولی بادیه نشینان معمولاً دارای مواد غذائی اندکی هستند و بیشتر بعلت آنکه حبوبات و غلات کمتر در نزد آنان یافت میشود با گرسنگی دمساز میباشند

۱- « و اساس آن همان است که در حدیث آمده است ». این جمله در چاپهای مصر و بیروت اضافه شده است.

بحدیکه بگرسنگی خو میگیرند و چه بسا که بعلت دوام این وضع برخی گمان میکنند گرسنگی در آنان جیلی و طبیعی است. گذشته از این مردم بادیه نشین با خورشاندکی سروکار دارند یا بکلی از آن محرومند و بکار بردن ادویه و میوه‌ها هم در آشپزی از عادات و احتیاجات شهر نشینان است که آنان بکلی از اینگونه شیوه‌ها دوراند، از اینرو طوایف بادیه نشین غذاهای ساده‌ای میخورند و بدر آمیختن مواد دیگر غذاها که ترکیب آنها مناسب بدن انسان نیست هیچگونه آشنائی ندارند.

هوائی که در آن بسر میبرند نیز در صورتیکه ساکن جایگاه خاصی باشند بعلت کمی رطوبتها و عفونتها کمتر گندیده و فاسد است و اگر در حال کوچ کردن باشند نیز بسبب اختلاف هواهای گوناگون هوای فاسد کمتر استنشاق میکنند. گذشته از این آنها همواره با ورزش سروکار دارند، چون برای اسب دوانی یا شکار یا انجام دادن کارهای شخصی که نیازمندیهای زندگی آنانرا فراهم میکند پیوسته در جنبش و حرکت اند و از اینرو بسبب کلیه این اعمال غذای آنان بخوبی هضم میشود و بتداخل غذا نیز آشنا نیستند. این است که مزاج آنان نسبت بشهریان سالم تر است و دورتر از بیماریها هستند و کمتر به پزشک نیازمند میشوند و بهمین سبب در میان بادیه نشینان به هیچر و پزشک یافت نمیشود و این امر تنها بسبب بی نیازی آنان از پزشک است چه اگر بهوی احتیاج میداشتند حتماً در میان آنان هم پیدا میشد و همین احتیاج بادیه نشینان پزشک و سایر معاش او را فراهم میساخت و ویرا بسکونت در میان آنان بر میانگیخت.

سنت خداست در میان بندگانش و هرگز دستور او را تغییر نیایی^۱.

۱ - اشاره به آیه ۲۳، سوره الفتح.

فصل سی‌ام

در اینکه خط و نوشتن از جمله هنرهای نوع انسان است^۱

و آن عبارت از نشانه‌ها و اشکالی از حروف است و این شکلها کلمه‌های شنیدنی را نشان میدهند که دلالت بر نیات درونی انسان میکنند، و بنابراین خط نسبت به کلمات با دلالت‌های لغوی در مرتبه دوم قرار دارد.

و این فن از هنرهای شریف است، زیرا نوشتن از آن گونه خواص انسانست که بدان از حیوان باز شناخته میشود و هم فنی است که انسانرا از نیات درونی یکدیگر آگاه میکند و مقاصد آدمی را به شهرهای دور دست میرساند و نیازهای انسان را بر میآورد و او را از رنج پیمودن اینگونه مسافتها بی‌نیاز میکند. و بیاری خط انسان به دانشها و معارف و کتب پیشینیان و کلیه نوشته‌های آنان درباره دانشها و تواریخشان آگاه میشود. پس بعلمت کلیه این مقاصد و سودها خط از هنرهای شریف است، و تنها از راه آموختن میتوان آنرا از مرحله قوه بفعل رسانید و در هر شهری زیبایی و خوبی خط وابسته بمیزان عمران و اجتماع مردم آن و مسابقه آنان در راه رسیدن بمرحله کمال و ترقی است، زیرا در شمار صنایع است و در فصول گذشته یاد کردیم که پیشرفت صنایع وابسته بوضع تمدن ملتها و تابع عمران آنان است و بهمین سبب می‌بینیم که بیشتر بادیه‌نشینان بیسواد اند و بخواندن و نوشتن آشنا نیستند و کسانی هم از آنان که خواندن یا نوشتن را میدانند نه در خواندن چندان قادر اند و نه در نوشتن مهارت دارند. از سوی دیگر می‌بینیم در شهرهایی که تمدن و عمران بیش از حد پیشرفت کرده است آموختن خط رساتر و نیکوتر از دیگر شهرهاست و برای استحکام آیین آن شیوه‌های آسان‌تری در میان آنان متداول است چنانکه در این روزگار در باره مصر حکایت میکنند و میگویند در آن کشور برای آموختن خط معلمانی گماشته

۱ - گویا کلمه «انسانیه» در متن بمفهوم انسان متمدن است.

شده اند که این فن را بر طبق قواعد و احکامی در خصوص وضع هر يك از حروف به متعلمان میآموزند و گذشته از این، آنان را وامیدارند که بتن خود آن وضع را بیاموزند و بدان عمل کنند و آنوقت بیاری دانش و حس تسوأمأ متعلم را بفن آشنا میکنند و در نتیجه ملکه آن بهترین و کاملترین شیوهها در آنان رسوخ مییابد. و این پیشرفت برای آنان در سایه ترقی و توسعه صنایع که خود معلول فراوانی جمعیت و وسعت کارهای گوناگون است حاصل شده است.

[وضع تعلیم خط در اندلس و مغرب بدینسان نیست که هر حرف را بتهنایی بر طبق قوانین و اصولی معلم به شاگرد بیآموزد، بلکه شاگرد از راه تقلید خط و نوشتن جمله کلمات، نوشتن را فرا میگیرد چنانکه شاگرد مینویسد و معلم در وضع نوشتن او مراقبت میکند تا هنگامی که در آن مهارت مییابد و در انگشتان او ملکه نوشتن استوار میشود و چنین کسی را خوش خط (مجید) مینامند].^۱

و خط عربی هنگام دولت تباغه در زیبائی و آرایش بمنتهای درجه استواری رسیده بود، زیرا دولت مزبور بمرحله شهرنشینی و تجمل و شکوه نائل آمده بود و خط مزبور بنام «خط حمیری» نامیده شده است و آن از تباغه به مردم حیره انتقال یافت که در آن دولت خاندان منذر تشکیل یافته بود و این خاندان در عصیت از وابستگان و خویشان تباغه بودند و پادشاهی عرب را در سر زمین عراق تجدید کردند، ولی چنانکه تباغه در خط مهارت داشتند اینان بدان مرحله نرسیدند، زیرا میان دو دولت تفاوت بزرگی بود و دولت خاندان منذر در تمدن و لوازم آن مانند صنایع و غیره بمرحله دولت حمیر نرسیده بودند و مردم طائف و قبیلۀ قریش چنانکه گفته اند خط را از اهالی حیره فرا گرفتند و گویند کسی که خط را از مردم حیره آموخته سفیان بن امیه و بقولی حرب بن امیه بوده است.

و میگویند وی خط را از اسلم بن سدره فرا گرفته است و این گفتار امکان.

۱ - قسمت داخل کروه در چاپهای مصر و بیروت نیست. از (ب) و «ینی» ترجمه شد.

پذیر است و از قول کسانی که گفته‌اند قریش خط را از قبیلۀ ایاد عراق آموخته‌اند بقبول نزدیکتر است و آنها این شعر را که از آن یکی از شاعران ایاد است دلیل می‌آورند: «قومی که هر گاه همه حرکت کنند ساحت عراق و خط و قلم از آنان است».

و این گفتار دور از حقیقت است، زیرا ایاد هر چند بساحت عراق فرود آمده‌اند ولی آنان همچنان بر همان آداب و شئون بادیه نشینی بوده‌اند در صورتیکه خط از صنایع شهر نشینی است، بلکه معنی گفتار شاعر این است که ایشان بخط و قلم از دیگر اقوام عرب نزدیکتر اند، زیرا آنان به شهرها و نواحی پیرامون آنها نزدیک می‌باشند. پس نظر آنانکه می‌گویند مردم حجاز خط را از اهالی حیره فرا گرفته و مردم حیره آنرا از تبا بعه و حمیر آموخته‌اند از دیگر اقوال شایسته‌تر است. [و در کتاب تکمله تألیف ابن‌الابار در فصلی که در باره ابن فروخ قیروانی فارسی اندلسی از اصحاب مالک، رض، سخن میراند دیدم که نوشته‌است: و نام وی عبدالله بن فروخ بن عبدالرحمن بن زیاد بن انعم است او از پدرش روایت میکند که گفته است به عبدالله ابن عباس گفتم ای طایفه قریش درباره این نوشتن عربی به من خبر دهید که آیا شما پیش از آنکه خدا محمد، ص، را به پیامبری برانگیزد با همین خط مینوشتید؟ و مانند امروز حروفی را که بهم می‌پیوندند بهم می‌پیوستید و آنها را که جدا نوشته میشدند جدا می‌نوشتید مانند الف و لام و میم و نون؟ گفت آری. گفتم این هنر را از که فرا گرفتید؟ گفت از حرب بن امیه. گفتم و حرب آنرا از که آموخت؟ گفت از عبدالله بن جدعان. گفتم وی آنرا از که یاد گرفت؟ گفت از مردم انبار. گفتم مردم انبار آنرا از که آموختند؟ گفت از مسافری از مردم یمن. گفتم آن مسافر آنرا از که فرا گرفته بود؟ گفت از خلجان بن قاسم کاتب وحی هود پیامبر، و او کسی است که این شعرها را سروده است:

«آیا در هر سال سنت تازه‌ای بر ما تحمیل میکنید؟»

و عقیده‌ای را بر خلاف راه و روش زندگی تغییر می‌دهید؟
 مرگ از آن زندگانی که ما را ناسزا گوئید بهتر است بویژه که جرهم و حمیر
 هم از ناسزاگویان باشند.
 پایان گفتاری که ابن‌البار در کتاب تکمله نقل کرده است. و در پایان گفتار
 می‌افزاید:

زنجیره اسناد این حدیث چنین است: خبر داد مرا ابو بکر بن ابی حمیره در
 کتاب خود از ابو بحر بن عاصی و او از ابو الولید و قشی و وی از ابو عمر و طلحی بن
 ابی عبدالله بن مفرح و بخط خودش آنرا حکایت کردم از ابو سعید بن یونس و او از
 محمد بن موسی بن نعمان از یحیی بن محمد بن حشیش بن عمر بن ایوب مغافری تونسلی
 از بهلول بن عبیده الحمی از عبدالله بن فروخ . انتهى [۱]

و حمیر نوعی خط داشتند که آنرا «مسند» مینامیدند. همه حروف آن متفصله
 بود و آموختن آنرا منع کرده بودند مگر آنکه کسی از آنان اجازه بگیرد. و قبیلۀ
 مضر خط عربی را از حمیر فرا گرفتند، ولی آنان آنرا مانند کلیۀ صنایعی که در
 میان بادیه نشینان معمول میشود نیک نمی‌نوشتند چه بادیه نشینان در صنایع شیوه‌های
 استوار آراسته به زیبایی و اتقان پیش نمیگیرند از اینرو که زندگانی بادیه نشینی از
 صنایع دور است و اغلب از آن بی‌نیاز هستند. این است که خط و کتابت عرب بشیوه
 بادیه نشینی بود مانند خطی که در این روزگار دارند، بلکه باید گفت خط ایشان در این
 دوران از لحاظ هنری نیکوتر است، زیرا ایشان هم اکنون بتمدن و شهر نشینی و
 معاشرت با مردمان شهرها و خداوندان دولت‌ها نزدیکتر اند.

و قبیلۀ مضر نسبت بمردم یمن و شام و عراق در بادیه نشینی ریشه دارتر و از شهر-
 نشینی دورتر بودند، از اینرو خط عربی در آغاز اسلام از لحاظ استواری و زیبایی
 و خوبی بمرحله نهای کمال و بلکه بحد متوسط هم نرسیده بود، زیرا عرب در وضع

۱ - قسمت داخل‌کروشه در چاپهای مصر و بیروت افتاده است. از (پ) و «ینی» ترجمه شد.

بادیه‌نشینی و توحش بسر میبردند و از صنایع دور بودند.

و باید دید در این راه چه نظریه‌هایی بسبب رسم الخط قرآن که صحابه آن را با خطوط خود نوشته‌اند پدید آمده‌است. آنها با خطوطی ناستوار از لحاظ زیبایی و اصول خط قرآن را نوشته‌اند و در نتیجه بسیاری از رسم الخط‌های آنان با قواعد و اصول صنعت خط مخالف‌است و اهل فن آنها را بر خلاف قیاس تشخیص داده‌اند. سپس تابعان نیز همان رسم الخط را از لحاظ تبرک و تیمن رسم الخط اصحاب پیامبر، ص، پیروی کرده‌اند. همان صحابه‌ای که پس از پیامبر بهترین افراد بشر بشمار می‌رفتند و گفتارهای وحی را از کتاب خدا و کلام پیامبر فرا گرفته بودند. چنانکه هم‌اکنون نیز برخی از کسان خط ولی^۱ یا عالمی^۲ را از لحاظ تبرک می‌کنند و رسم الخط او را خواه درست یا نادرست تقلید می‌کنند، ولی هیچ نسبتی میان اینان و آنچه صحابه نوشته‌اند وجود ندارد، چه شیوه صحابه پیروی‌شده و رسم الخط آنان پایدار گردیده و علما هم متوجه آن رسم الخط در مواضع معلوم شده‌اند.

و در این باره نباید به پندار برخی از بیخبران اعتنا کرد که می‌گویند صحابه به هنر خط کاملاً آشنا بوده و خط را نیکو می‌نوشته‌اند و اینکه برخی تصور میکنند خط آنان مخالف اصول و قواعد رسم الخط است درست نیست، بلکه کلیه مواردی را که مخالف قیاس شمرده‌اند میتوان توجیه کرد و می‌گویند در موضعی نظیر اضافه شدن الف در «لا اذبحته»^۳ این زیاده تنبیهی است بر اینکه ذبح روی نداده است و در افزوده شدن یاء در «باید»^۴ یای زاید تنبیهی است بر کمال قدرت پروردگار، و امثال اینها از توجیهاتی که بر روی هیچ اصلی جز ادعای بی‌دلیل محض استوار نیست و تنها موجهی که آنان را باینگونه توجیهات وادار کرده این است که ایشان معتقدند با اینگونه توجیهات صحابه را از توهم نقص عدم مهارت در خط تبرئه و منزهمی‌کنند و می‌پندارند که خط کمال آدمی است و بنا بر این صحابه را از نقصان این کمال منزهمی‌کنند.

۱ - سورة النمل، آیه ۲۱ ۲ - سورة الذاریات، آیه ۴۷، والسماء بنیناها باید.

میسازند و آنان را به کمال درمهارت خط نسبت میدهند و برای توجیه آنچه از خط ایشان مخالف مهارت و اصول رسم الخط است اینگونه تلاشها میکنند در صورتیکه این روش درست نیست. و باید دانست که خط در باره آنان از کمالات نیست چه این فن چنانکه یاد کردیم از جمله صنایع مدنی است که برای کسب معاش بکار میرود و کمال در صنایع از امور نسبی است و کمال مطلق نمیشد، زیرا نقص آن بذاته به دین یا خصال باز نمیگردد، بلکه نقصان صنعت مر بوط بوسایل معاش آدمی است و بر حسب عمران و همکاری در راه آن پیشرفت میکند بسبب دلالت آن بر آنچه در نفوس است.

و پیامبر، ص، امی بود و این صفت در باره او و نسبت بمقام وی از کمالات بشمار میرود، زیرا او از فرا گرفتن صنایع عملی که کلیه آنها از وسایل معاش بشمار میرود منزله بود. اما امی بودن یا بیسوادی در باره ما کمال نیست چه پیامبر تنها متوجه پروردگار خویش است و ما در راه زندگانی دنیا بایکدیگر همکاری میکنیم مانند کلیه صنایع و حتی علوم اصطلاحی، و بنابراین کمال در باره پیامبر منزله بودن از کلیه اینهاست ولی برعکس در باره ما چنین نیست.

آنگاه چون تازیان بفرمانقروائی و کشورداری نائل آمدند و شهرهای گوناگون را فتح کردند و کشورها را متصرف شدند و به بصره و کوفه فرود آمدند و دولت آنان^۱ بنوشتن و خط نیازمند شد، فن خط را به کار بردند و در جستجوی آن هنر کوشیدند و آنرا آموختند و متداول کردند و در نتیجه بمرحله ترقی و استواری رسید و در کوفه و بصره از لحاظ زیبایی پایه بلندی یافت، ولی البته فروتر از مرحله ترقی نهایی و غایت بود، و رسم خط کوفی در این دوران هم معروف است. آنگاه تازیان در سرزمینها و کشورهای گوناگون پراکنده شدند و افریقه و اندلس را

۱ - در «ینی» چنین است. و دولت آنان به خطاطانی نیازمند شد که آن خط را معمول دارند و آن صنعت را بچویند و بیاموزند ...

نیز فتح کردند و خاندان عباسیان شهر بغداد را بنیان نهادند و در آن شهر پس از آنکه از لحاظ عمران توسعه یافت خطوط هم با آخرین مرحله ترقی رسید و آن شهر بعنوان پایتخت اسلام (دارالاسلام) و مرکز دولت عرب بشمار می‌آمد] و چگونگی خط در بغداد بسا وضع آن در کوفه از لحاظ شیفتگی بسه نیکوئی رسوم و علامات و زیبایی رونق و حسن منظر اختلاف پیدا کرد و این اختلاف در اعصار مختلف استحکام یافت تا آنکه در بغداد علی بن مقله^۱ وزیر پدید آمد و رایت خط را برافراشت، آنگاه پس از وی علی بن هلال کاتب معروف به ابن البواب همان شیوه ویرا پیروی کرد و سند تعلیم خط در قرن سوم و پس از آن بروی مسلم شد و رسوم خط بغدادی و اشکال حروف آن با خط کوفی تفاوت پیدا کرد تا سرانجام بهمباینست و اختلاف کلی منتهی گردید. و پس از این روزگار اختلاف مزبور در نتیجه تقنن کهبذان^۲ در استواری شیوه‌ها و اشکال آن افزایش یافت^۳ تا به متأخران رسید، مانند یاقوت و علی عجمی یکی از اولیا، و سند تعلیم خط بر آنان مسلم گردید و این شیوه به مصر انتقال یافت و در بعضی از قسمتها با روش خط عراق مخالف بود و ایرانیانی که در عراق سکونت داشتند آنرا فرافرا گرفتند و در نتیجه با خط مردم مصر بکلی اختلاف پیدا کرد.^۴

و رسم خط افریقی که شیوه قدیم آن تا این روزگار هم معروف است نزدیک بخط مشرقی بود.^۵ و چون سلطنت امویان در کشور اندلس استقرار یافت دودمان مزبور

۱ - در «ینی» علی بن هلال کاتب. ۲ - ترجمه کلمه «جهابنة» جمع «جهبذ» (بفتح ج - ب - کسر ج - ب) معرب کلمه فارسی «کهبذ» است به معنی ناقد آگاه بیاز شناختن نیک از بد، که در عربی بجای انتقادکننده متداول است و ما ترجیح دادیم آنرا بجای انتقادکنندگان یا نقادان بکار بریم تا شاید این کلمه فراموش شده فارسی معمول شود. ۳ - در «ینی» چنین است: تا به ابن مقله منتهی شد و سند تعلیم خط بروی مسلم گردید. ۴ - قسمت داخل گروه در چاپهای مصر و بیروت افتاده است. ۵ - عبارت مذکور در چاپهای مصر و بیروت چنین است: «و رسم خط بغدادی معروف بود و خط افریقایی که شیوه قدیم آن تا این روزگار هم معروف است از آن تقلید شد و از لحاظ اشکال نزدیک بخط مشرق است».

از لحاظ تمدن و صنایع و خط دارای وضع متمایزی شدند و در نتیجه خط اندلسی که مخصوص آن دودمان بود از دیگر خطوط باز شناخته شد چنانکه رسم خط آن تا این روزگار هم معروف است. رفته رفته عمران و تمدن کشورهای اسلامی مانند دریای بیکرانی توسعه یافت و در هر سرزمینی جلوه گر شد و دولت اسلام بمرحله عظمت و قدرت رسید و بازار دانشها رواج یافت و کتابها استنساخ میشد و آنها را با خطوط نیکو مینوشتند و بشیوه‌ای زیبا جلد میکردند و کاخها و گنجینه‌های پادشاهان مملو از کتبی میشد که بیهمتا بود و مردم سرزمینها و نواحی گوناگون در این باره به رقابت و همچشمی پرداختند.

ولی پس از آنکه تشکیلات دولت اسلامی از هم گسیخته شد و رو به زوال می‌رفت کلیه آن پیشرفت‌ها نیز متوقف شد و بسبب انحطاط و زوال دستگاه خلافت آنهمه کانونهای راهنمایی دانش و هنر که در بغداد بود نیز از میان رفت و خاموش شد و امر خط و کتابت و بلکه دانش از بغداد به مصر و قاهره انتقال یافت چنانکه تا این دوران هم از رونق بازار آن‌ها در آن کشور کاسته نشده است و برای خط معلمان مخصوصی دارند که اشکال و خصوصیات حروف را بر طبق قوانین و اصول معینی که در میان آنان متداول است ترسیم می‌کنند و با این شیوه خط را به دانش‌آموزان می‌آموزند که بطور حسی آنرا فرامیگیرند و هم از لحاظ علمی یعنی مهارت در نوشتن و هم از جنبه نظری یعنی فرا گرفتن قوانین علمی در آن توانا می‌شوند و بهترین روش بدست می‌آید. و اما در اندلس، پس از آنکه فرمانروایی عرب و بربرهایی که بدنبال آنان بفرمانروایی رسیدند، از آن سرزمین رخت بر بست و ملت‌های مسیحی بر آن کشور تسلط یافتند مسلمانان اندلسی در ساحل مغرب و افریقه پراکنده شدند و از آغاز دولت لمتونی تا این روزگار در آن نواحی اقامت گزیدند و بوسیله رواج دادن صنایعی که میدانستند با مردم آن سرزمین در عمران و تمدن شرکت جستند و خود را بدستگاه دولت نزدیک کردند و از اینرو رفته رفته خط آنان بر خط افریقی غلبه کرد

و بیش از خط افریقی رواج یافت و در نتیجه از یاد رفتن عادات و صنایعی که در قیروان و مهدیه متداول بود خط آنان هم فراموش شد و رسم خط اندلسی که در تونس و نواحی نزدیک آن معمول گردیده بود جانشین کلیه خطوط مردم افریقه گردید، زیرا از هنگامی که مردم اندلس از مشرق آن کشور مهاجرت کردند و به افریقه پناه آوردند جمعیت بسیاری از آنان در تونس متوطن شدند و از خط قدیم افریقی تنها نشانه‌هایی در بلاد جریده باقی مانده بود که اهالی آن با خطاطان اندلس معاشرت و آمیزش نکرده و در جوار آنها ممارست نکرده بودند، زیرا اندلسیان تنها به تونس پایتخت افریقه رفت و آمد می کردند.

این است که خط مردم افریقه از بهترین خطوط اهالی اندلس بشمار میرفت و این وضع در افریقه ادامه داشت تا آنکه از نفوذ و قدرت موحدان تا اندازه‌ای کاسته شد و بسبب عقب‌افتادگی عمران وضع تمدن و تجمل پرستی هم انحطاط یافت. در این هنگام خط هم بسر نوشت دیگر وسایل تمدن دچار شد و رسوم و اشکال آن بتباهی گرائید و در نتیجه فساد حضارت و نقصان عمران شیوه آموختن آنرا از دست دادند و فقط آثاری از خط اندلسی باقی ماند که بر میزان تمدن و ترقی آنان در خط گواهی میداد، چه در صفحات پیش یاد کردیم که هر گاه صنایع در تمدن رسوخ یابد محو کردن آنها بسیار دشوار است.

و در دولت خاندان مرینیان واقع در مغرب اقصی (مراکش) نیز نوعی از خط اندلسی معمول شده بود چه آنان بتونس نزدیک بودند و بسبب این نزدیکی اندلسیانی که از آن کشور بعلیی خارج میشدند بفاس رهسپار میشدند و دولت مرینیان در دوران فرمانروائی خود از صنایع آنان استفاده میکرد. پس از آن خط و نوشتن از بارگاه دولت و پایتخت کشور چنان فراموش شد که گوئی هیچ وجود نداشته است و در افریقه و مغرب خطوط رو به پستی رفت و حسن خط بکلی از میان رفت و وضع کتابها بدانجا رسید که اگر کتابی استنساخ می شد مطالعه کننده آن هیچ سودی جز رنج و مشقت نمی برد

زیرا فساد و تصحیف فراوانی بخط راه یافته بود و اشکال حروف و رسوم خط بکلی تغییر کرده و از زیبایی دور شده بود بحدیکه باید پس از رنج فراوان آنها را بخوانند، و همین انحطاط بعلت نقصان تمدن و فساد دولتها بدیگر صنایع نیز راه یافته بود و خدا حکم میکند و حکم او را رد کننده ای نیست^۱.

[و استاد ابوالحسن علی بن هلال کاتب بغدادی معروف به ابن البواب راقصیده ای است در بحر بسیط به روی^۲ راء که در آن صناعت خط و مواد آنرا یاد کرده است و قصیده مزبور از بهترین دستورهایی است که در این باره نوشته شده است و من نقل آن را در این فصل لازم دیدم تا کسانی که در صد آموختن این هنر اند از آن بهره مند شوند و قصیده بدینسان آغاز می شود:

« ای آنکه میخواهی زیبا نوشتن را فراگیری،
و در جستجوی حسن خط و تصویر میباشی،
اگر در فن نوشتن بر عزمی استوار هستی،
برای سهولت پیشرفت به مولای خود راغب شو،
از میان (نی) کلکها نوعی برگزین که راست و سخت باشد تا بر هنر نوشتن
بخوبی قادر شوی،
و هر گاه بخواهی قلم را بتراشی هنگام سنجیدن اندازه وسط را در نظر گیر،
به دوسر آن بنگرو آنگاه آن سری را که باریک تر است بتراش،
و از جایگاه تراش قلم تا نوك آن را چنان بتراش که بشیوه معتدلی باشد نه آن
را دراز و نه کوتاه برگزین،
و شکاف (فاق) سر قلم را از وسط آن بزن تا تراش از دوسوی آن یکسان و به یک
اندازه باشد،

۱ - سورة الرعد آیه ۴۱ . پایان فصل در چاپهای مصر و بیروت چنین است: «و خدا دانان تراست»، ولی در چاپ پاریس فصل تمام نمیشود و پس از آیه مزبور قریب سه صفحه دیگر نیز در همین موضوع آمده است که ما از ص ۳۴۷ تا ص ۳۴۹ آنها را در داخل گروه ترجمه کردیم .

وهنگامی که همه این دستورها را از روی مهارت مانند کسی که در کار خود زبردست و آگاه است انجام دهی ،
 آنوقت همه تصمیم خود را برای قط زدن (قطع) آماده کن چه قط زدن در تراشیدن قلم از همه تدابیر مهمتر است ،
 نباید توقع داشته باشی که من همه رازهای این فن را آشکار کنم چمن در این امر بخل میورزم ،
 ولی زبده و خلاصه دستور من این است که باید سر قلم گرد و دایره وار باشد و در عین حال تحریف^۱ داشته باشد ،
 آنگاه در دوات هر کبی بریز که از دوده سیاه با سر که یا آب غوره درست شده باشد ،
 و باید بر آن گل سرخ که کوبیده و در آمیخته با زرنیج زرد و کافور باشد نیز افزود ،

وهنگامی که این تر کیب بحد کفایت تخمیر شود ،
 آنگاه باید کاغذ سفید نرم آزمایش شده ای بر گزینی ، سپس کاغذ را بعد از بریدن باید در زیر ابزار سنگین بشدت زیر فشار قرار داد ،
 تا از چین خوردگی و ناصافی دور شود .
 پس از آن سر مشق نوشتن را باشکیبایی عادت و شیوه خود قرار ده چه هیچکس مانند آدم شکیبیا بمنظور خود نائل نمیا آید ،
 نخست نوشتن را در لوح آغاز کن ،
 و عزم خویش را مانند شمشیر برنده آماده ساز ،
 در آغاز مشق کردن و نوشتن ،
 نباید به هیچ پرو از خط بد خویش شرمگین شوی ،

۱ - قط زدن قلم بطوریکه محرف یا نوک تیز باشد .

زیرا هر کار دشواری سرانجام آسان می‌شود.
 و چه بسا که امر آسان پس از دشواری پدید می‌آید،
 تا هنگامی که به آرزوی خود برسی،
 آنوقت بسیار شادمان و مسرور میشوی،

پس خدای خود را سپاسگزار باش و خشنودی او را بجوی، البته ایزد بهر
 سپاسگزاری پاسخ می‌دهد.^۱

و شیفته آن باش که دستها و انگشتان تو مطالب سودمند و نیکی بنویسند که
 در این دنیای فریبنده یادگاری نیک از تو بجای ماند، زیرا در روز رستاخیز و هنگام
 روبرو شدن انسان با فرمان برانگیختن وحشرو نشر همه کردارهایش در پیش او
 نمودار میشود.»

و باید دانست که خط گفتار و سخن انسان را بیان میکند همچنان که گفتار و
 سخن معانی و مفاهیمی را که در ضمیر انسان نهفته است تعبیر میکند و از اینرو ناچار
 خط و گفتار هر دو باید از لحاظ دلالت واضح و روشن باشند و مقصود را برسانند.
 خدای تعالی میفرماید: انسان را بیافرید او را بیان آموخت.^۲

و آن مشتمل بر بیان همه دلالتهاست. و بنا بر این کمال خط خوب در این است
 که دلالت آن واضح و روشن باشد چنانکه حروفی که وضع شده اند آشکارا و بطور واضح
 مفهوم خود را برسانند و شکل و رسم هر یک از آنها جدا گانه، زیبا و از یکدیگر
 متمایز باشد مگر حروفی که در تداول خطاطان باید در یک کلمه بهم پیوسته شوند
 (حروف متصله) و گرنه حروف منقلبه مانند الف وراء و زاء و دال و ذال و غیره را
 هنگامی که در ابتدای کلمه واقع میشوند جدا و وقتی که در آخر آن هستند پیوسته
 مینویسند. لیکن در میان کاتبان متأخر معمول شده است که در بعضی از کلمه‌ها اجزای

۱ - در دسلان: هر سپاسگزاری را دوست می‌دارد. از نسخه‌ای که بجای، یجب، یحب در آن بوده.

۲ - خلق الانسان علمه البیان سورة الرحمن، آیه ۲ و ۳

آنها را بهم متصل میکنند و حروفی را که در نزد آنان معلوم است میاندازند چنانکه جز اهل اصطلاح دیگری آنها را نمیدانند و از اینرو دیگران اذدرک اینگونه کلمه‌ها عاجز میشوند، و اینها کاتبان دیوانهای سلطانی و دفاتر قضات اند. و گویا تنها این گروه بچنین اصطلاحاتی آشنا هستند و دیگران آنها را نمیدانند چون آنها پیوسته با انواع گوناگون خطوط سروکار دارند و طرز خط آنان معروف است و کسانی هم جز خود ایشان بر آن احاطه دارند. لیکن اگر این شیوه را برای کسانی که با اصطلاحات آنان آشنا نمیباشند بنویسند درست نیست، بلکه باید در چنین مواردی از این شیوه عدول کنند و تا حد امکان کلمات را خوانا و روشن بنویسند و گرنه خط آنان بمنزله خطی بیگانه خواهد بود چه از لحاظ عدم دلالت هر دو یکسان میباشد. و در این باره تنها میتوان عذر کاتبانی را پذیرفت که در دیوانهای سلطانی کار میکنند و موظفند اموال و سپاهیان سلطان را در دفاتر ضبط کنند و بکوشند که در دسترس دیگران قرار نگیرد و چنین مطالبی را از دیگران کتمان کنند چه اینگونه موضوعات از اسرار پادشاهی است که باید آنها را نهان سازند. از اینرو آنقدر در نوشتن اصطلاحاتی که باینگونه امور اختصاص دارد مبالغه میکنند که بمنزله معما می شود و اصطلاح آنان این است که از حروف بکلمه‌های خاصی از قبیل نامهای خوشبوها و میوه‌ها و پرندگان یا گلها تعبیر میکنند و اشکال دیگری وضع میکنند بجز اشکال حروف معمولی که مردم آنها را در نوشتن برای تعبیر از اندیشه‌های خود بکار میبرند.

و چه بسا که کاتبان برای اطلاع یافتن بر این اشکال قوانینی وضع میکنند، هر چند در آغاز آنها را وضع نکرده‌اند، که دارای مقیاس‌های معین میباشد و آنها را بنسبت فهم خود استنباط میکنند و «کلید معما» مینامند. و در این باره در میان مردم دفاتر معروفی متداول است و خدا دانای حکیم است.^[۱]

۱ - اشاره به : انه هو العالمیم الحکیم . سوره یوسف آیه ۸۳ . قسمت داخل کروه در «ینی» نیست .

فصل سی و یکم در صنعت صحافی^۱

در روزگار قدیم بعلمت دولت و پیشرفت لوازم تمدن توجه خاصی به استنساخ و تجلید و تصحیح دیوانهای علمی و سجلات (دفاتر)^۲ از طریق روایت و ضبط^۳ مبذول میشده است، لیکن در این عصر بسبب انقراض دولت^۴ (دولت بزرگ اسلامی) و انحطاط عمران این توجه وجود ندارد در صورتیکه در دوران پیشین توسعه صحافی در عراق و اندلس همچون دریائی بیکران بود، چه کلیه امور مربوط به این فن از لوازم عمران بشمار میرفت و معلول پیشرفت و وسعت دایره فرمانروائی دولتهای مزبور بود و سبب رواج بازار این فن در دو دولت یاد کرده افزونی تألیفات علمی و دیوانهای گوناگون بود و مردم هر عصر و هر سرزمین بتقل کردن کتب مزبور شیفتگی نشان میدادند و در نتیجه کتب مزبور استنساخ و تجلید شد و صنعت صحافی پدید آمد و صحافان استنساخ و تصحیح و تجلید و دیگر امور مربوط بکتابها و دیوانها را پیشه خود ساختند و این پیشه شهرهای بزرگ پر جمعیت اختصاص یافت و در آغاز امر دفاتر مخصوص استنساخ علوم و کتب محتوی نامه‌های دیوانی و احکام اقطاعها و چکها را بر روی چرمهای نازکی مینوشتند که صنعتگران آنها را به روشی هنری از پوست حیوانات تهیه میکردند و این بعلمت کثرت رفاه و چنانکه یاد خواهیم کرد کمی تألیفات در صدر اسلام و عدم توسعه نامه‌های دیوانی و چکها در آن دوران بود، از اینرو از نظر اهمیت دادن بنوشته‌ها و علاقمندی به درستی و استواری آنها فقط به کاغذهای پوستی اکتفا کردند.

۱ - صنعت صحافی در آن روزگار علاوه بر صحافی و تجلید کتب بر استنساخ و تصحیح کتب نیز اطلاق میشده است و آنرا «وراقه» مینامیدند. ۲ - سجلات مشتق از ریشه لاتینی Sigillum است که دارای چندین معنی است و از آنجمله بر دفاتر عمومی مخصوص قید مقالات و معاملات اطلاق میشده است که در عربی نیز بهمین معنی بکار میرود (یادداشت دسلان، ص ۴۰۶ ج ۲). ۳ - ضبط در اینجا به معنی تصحیح و علامت‌گذاری خط است. ۴ - «ینی» دولتها.

ولی دیری نگذشت که تألیف و تدوین همچون دریای بیکرانی توسعه یافت و نامه‌های دیوانی و چکها نیز رو بفزونی رفت و کاغذ‌های پوستی کمیاب شد و نیازمندیهای آنان را رفع نمیکرد، از اینرو فضل بن یحیی دستور داد که کاغذ بسازند و آنگاه که کاغذ ساخته شد فرمان داد، نامه‌های دیوانی و چکهای سلطان را روی کاغذ معمولی بنویسند و سپس مردم نیز این نوع کاغذها را برای نامه‌هایی که بسطان و دستگاه دولت می‌نوشتند و هم بمنظور تألیفات و کارهای علمی برگزیدند و تاجایی که می‌خواستند صنعت کاغذ سازی ترقی کرد و بهترین شیوه‌ای ساخته میشد.

پس از چندی دانشمندان و اعضای دولتها به ضبط و تصحیح دیوانهای علمی همت گماشتند بدینسان که روایت را به مؤلفان و واضعان آنها مستند می‌کردند چه مهمترین منظور از تصحیح و ضبط کتب همین است و بدین شیوه اقوال را بگوینده آنها و فتوی‌ها را به رأی دهنده و مجتهدی که آنها را استنباط کرده بود نسبت دادند و تا هنگامی که متون از راه اسناد آنها به تدوین کنندگان هر یک تصحیح نشود نسبت دادن قول یا فتوایی به آنها درست نخواهد بود.

و کار دانشمندان در روزگارهای گذشته در سرزمینهای گوناگون چنین بوده است، چنانکه فایده فن حدیث در باره روایت فقط منحصر بهمین دلیل بوده است، زیرا بزرگترین نتیجه و ثمره شناختن احادیث صحیح و حسن و مسند و مرسل و مقطوع و موقوف از آنها از میان رفته و زبده احادیث عبارت از امهاتی بود که مورد قبول امت واقع گردیده بود و قصد بدان کاری لغو بشمار میرفت و برای سود بردن از روایت و اشتغال بدان هیچ راهی نیست بجز تصحیح کردن این امهات علم حدیث و کتب فقه ویژه فتوی و دیگر دیوانها و تألیفات علمی و اتصال سند آنها به مؤلفان نشان تا نقل از آن امهات و اسناد بآنها صحیح باشد و راه این رسوم و قواعد در مشرق زمین و اندلس صاف و هموار بود.

و بهمین سبب می‌بینیم دیوانهایی که در آن روزگار در سرزمین‌های مشرق

واندلس استنساخ شده است در نهایت استواری و درستی و اتقان است و متون کهنه‌ای که در این روزگار در دست مردم گیتی باقیست گواهی می‌دهد که دانشمندان و هنرمندان آن دوران در این باره با آخرین مرحله کمال رسیده‌اند و مردم جهان تا این عصر از آنها نقل میکنند و از لحاظ تفاسط نسخه‌ها از سپردن آنها بدیگری بخل می‌ورزند.

ولی در این روزگار آن رسوم و شیوه‌ها بکلی از مغرب و مغربیان رخت بر بسته است، زیرا فنون خط و ضبط و روایت بسبب نقصان عمران در آن سرزمین و خوی بادیه نشینی مردم آن رو بزوال نهاده است و کار بجائی کشیده که امهات و دیوانهای علمی را با خطوط بادیه نشینان می‌نویسند و طلاب بر بر آنها را از کتابهای پر غلط با خط پست و فساد فراوان و تصحیف استنساخ میکنند و آنوقت کسی که بخواهد اینگونه کتابها را بخواند و بتحقیق پردازد کار بر او دشوار میشود و جز بندرت هیچ سودی از آنها بدست نمی‌آورد.

و نیز بسبب اینوضع بفتوی نیز خلل راه یافته است، زیرا بیشتر اقوالی که از گذشتگان نقل میکنند و بآنان نسبت میدهند از پیشوایان مذهب روایت نشده است بلکه آنها را از همین دیوانها بی تحقیق و همچنانکه هست فرا میگیرند و همین شیوه در تألیف نیز دنبال میشود و برخی از پیشوایان آنان که بتألیف میپردازند بعلت نداشتن بصیرت بفن تألیف و نبودن هنرها و فنون وافی برای این منظور کتبی کم ارزش تألیف میکنند.

و از این فن در اندلس بجز بقایائی بجای نمانده است که رو به نیستی میرود و در شرف نابودی است، و نزدیک است دانش بکلی از مغرب رخت بر بندد و خدا بر کار خود غالب است؛^۱ ولی بر طبق اخباریکه بمارسیده است هم اکنون در مشرق فن

۱ - آیه در چاهای مصر و بیروت افتاده و آخر فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی دانانتر است و توفیق با اوست»

روایت همچنان پایدار است و کسی که بخواهد بتصحیح دیوانها پردازد با مشکلاتی روبرو نمیشود و راه برای جوینده آن باز و کار وی آسان است، زیرا چنانکه یاد خواهیم کرد بازار دانشها و هنرها در آن سرزمین بارونق است، ولی خوشنویسی^۱ و خط نیکی که در آنجا برای استنساخ باقی مانده است ویژه مردم ایران است و از خطوط آنان بشمار میرود، لیکن در مصر کار استنساخ کتب مانند مغرب فاسد شده و بلکه از آن سرزمین هم تباہ تر گردیده است، و خدا بر کار خود غالب است.

فصل سی و دوم در فن غناء (آواز خوش)

این هنر عبارت از آهنگ دادن به اشعار موزون از راه تقطیع آوازا بنسبتهای منظم معلومی (در علم موسیقی) است که بر هر آواز آن هنگام قطع شدن تواقع^۲ کاملی پدید میآورد.

و آنگاه يك نغمه (آواز خوش) تشکیل می یابد، سپس این نغمه بر حسب نسبتهای معینی با یکدیگر ترکیب میشوند و بسبب این تناسب چگونگی خاصی که از آن در این آوازا بوجود میآید شنیدن آنها لذت بخش میگردد، زیرا در علم موسیقی بیان شده است که آوازا دارای تناسبات خاصی هستند چنانکه آوازی

۱- در «ینی» بجای خط، (حظ) است که چنین می شود، ولی بهره نیک نوشتن .. ۲- تواقع در لغت چنانکه در منتهی الارب آمده بمعنی نوعی از رفتار اسببیه تلقیف است و آن بلند کردن است دو دست را (منتهی الارب). و اگر این کلمه تحریف ایقاع نباشد باز هم میتوان گفت در تداول مغرب بمناسبت همین معنی که با «گام» مناسبت دارد آنرا بجای «ایقاع» بکار میبرده اند و ایقاع یا «گام» در موسیقی مبحث مفصلی است. خواه چه نصیر گوید، در علم ایقاع از صناعت موسیقی مقرر شده است که حدوت اوزان از نقرات متتابع باشد و از سکونات متناسب که میان نقرات افتد و چون خواهند که از آن عبارت کنند بازای نقرات حروف متحرك ایراد کنند خاصه حرفهایی که از اطلاق نفس از مخرج آن حرف بعد از حبس تام حادث شود مانند تاء و طاء و به ازاء سکونات حروف ساکن تواند بود مثلاً گویند تن تن. و اما در وزن شعری حروف متحرك از هر جنس که باشد بجای نقرات باشند و حروف ساکن بجای سکونات (معیار الاشعار، ص ۱۱).

نصف آواز و ربع دیگر و خمس دیگر و جزوی از یازده (آواز) دیگر می‌باشد و هنگام رسیدن آواز بگوش، اختلاف این نسبتها آنرا از سادگی به ترکیب مبدل میسازد، ولی هر گونه ترکیبی از آنها هنگام شنیدن لذت بخش نیست، بلکه ترکیب‌های خاصی مایه لذت میشود که موسیقی دانان آنها را تعیین کرده و منحصر ساخته و در باره آنها بگفتگو پرداخته‌اند. چنانکه در جای خود یاد شده است. و گاهی کار ترنم و آهنگ در نغمه‌های غنائی بدان کشیده می‌شود که بتقطع آوازهای دیگری از جمادات می‌پردازند و آن یا بوسیله نواختن و یا از راه دمیدن در ابزارهایی است که برای همین منظور برگزیده میشوند و با این شیوه آواز هنگام شنیدن لذت بخش تر میگردد. و در این روزگار در مغرب از ابزارهای مزبور چندین گونه یافت میشود و از آنجمله مزمار (نی) است که آنرا شبابه^۱ مینامند و آن نی میان تهی است که در پهلوهای آن سوراخهای معدود است و هنگامی که در آن میدمند آوازی از آن بر میآید و این آواز از میان آن سوراخها بشدت و استواری خارج میشود و با گذاردن انگشتان هر دو دست روی سوراخها بترتیبی که در میان موسیقی دانان متداول است آواز تقطیع میشود تا بدینوسیله نسبت‌های میان آوازا در آن ایجاد گردد، و همچنین آوازا به روش متناسبی بهم پیوندد و بعلت تناسبی که یاد کردیم شنیدن آن لذت بخش میشود.

دیگر از انواع این ابزار نین (ذوات الانفاخ) آلتی موسوم به زلامی^۲ (قره نی) است و آن چوبی میان تهی است که آنرا بشکل نی از دوسوی تراشیده اند و مانند نی تدویر ندارد، زیرا از دو تکه جدا گانه تشکیل مییابد و نیز دارای سوراخهای معینی است و بوسیله نی کوچکی که بدان پیوسته‌اند در آن میدمند و باد بسبب آن نی در آن داخل میشود و نغمه‌های حادی از آن بر میخیزد و بسبب تقطیع آوازا

۱ - شبابه (بفتح ش- تشدید ب) ابزاری نین میان تهی است و آنرا «یراع» یعنی قصب نیز مینامند و به «مزمار عراقی» نیز خوانده می‌شود (از صبح الاعشی، ج ۲ ص ۱۴۴) ۲- (بضم ز)

با انگشتان بهمان گونه که در شبا به (نای) یاد کردیم از سوراخهای آن آواز بر-
می آید .

و از بهترین ابزارهای آواز در این روزگار بوق (شیپور)^۱ است و آن آلتی
میان تهی با اندازه يك ذراع است که آنرا از مس میسازند و از جایگاه دمیدن رفته-
رفته گشاد میشود تا اینکه گشادیش در دهانه آن کمتر از کف دست بشکل نوک
قلم تراشیده میباشد^۲ و بوسیله نی کوچکی که باد را از دهن بدرون بوق میرساند
در آن میدمند و آنگاه آوازی سخت و درشت همچون بانگ وزش باد از آن بر-
میخیزد . این ابزار نیز دارای سوراخهای معدود است که نغمه از آنها متناسب خاصی
بوسیله انگشتان تقطیع میشود و آنگاه لذتبخش میباشد .

دیگر از ابزار موسیقی آلات زهدار (ذوات الاوتار) هستند که همه آنها میان
تهی میباشند و برخی از آنها مانند بربط و رباب بشکل نیمکره و برخی همچون
قانون^۳ چهار گوش اند . زهها را بر روی قسمت پهن و هموار ابزار بموازات هم
میکشند و آنها را بوسیله میخهایی به رشته‌ای که در نوک ابزار تعبیه شده است می-
بندند و این میخها را در موقع لزوم ممکن است برای سست کردن یا محکم کردن زهها
پیچ داد .

سپس این زهها را یا بوسیله تکه چوبی (مضراب) مینوازند و یا بسبب زهیکه
آنرا بدو کناره کمانه‌ای می‌بندند از روی زههای ابزار میگذرانند و باید پیش
از این عمل زه کمانه را به موم یا کندر بمالند و بسبب چابکی و سبکی دست در گذراندن
یا انتقال آن از زهی به زه دیگر آواز تقطیع می‌شود و انگشتان دست چپ همراه

۱ - Trompette شیپور موزیکچیان . ۲ - دسلان احتمال داده است که در اینجا تقدیم و تأخیری
در عبارت روی داده و کلمات «بشکل نوک قلم تراشیده» باید پس از «بوسیله نی کوچکی» باشد
بدینسان « و بوسیله نی کوچکی بشکل نوک قلم تراشیده که باد را از دهن بدرون بوق میرساند در
آن میدمند » (ج ۲ ترجمه دسلان ، ص ۴۱۱) . ۳ - بربط Barbitos و رباب از نوع گیتار
Guitare و قانون از نوع سنتور «Tympanon» است (حاشیه دسلان ، ج ۲ ص ۴۱۲) .

این عمل در همه ابزار زهی بر کناره‌های زهها آنجا که زه را می نوازند ایقاعات پدید می آورند و در نتیجه آهنکها متناسب و لذتبخش میگردد .

و گاهی هم بوسیله نواختن چوبه‌هایی بر روی ابزار تشتت یازدن تشتها بر یکدیگر بر حسب ایقاعات متناسب آهنگهایی پدید می آورند که شنیدن آنها لذتبخش است .

و اینک بیاد کردن سبب لذتی که از آواز خوش حاصل میشود میردازیم : چنانکه در جای خود بیان شده است لذت عبارت از ادراک هر چیزی است که موافق (روح) باشد و هر چیزی که احساس بشود کیفیتی از آن درک میگردد و هر گاه این کیفیت برای ادراک کننده مناسب و سازگار باشد لذتبخش و اگر برای وی منافی و نفرت آور باشد دردناک خواهد بود و بنابراین مزه‌های مناسب و سازگار آنهایی است که کیفیت آنها با حس چشائی سازگار باشد و همچنین بسوده‌های سازگار . و در بویها آنهایی لذتبخش اند که مناسب روح قلبی بخاری باشند زیرا آن روح درک کننده بویهاست و بویها را حس بویائی بدان میرساند و از اینرو این روح بوی خوش گیاهان و گلپای معطر را بهتر و مناسبتر درمی یابد، زیرا حرارت که طبیعت و مزاج روح قلبی است در آن غلبه دارد . و اما از دیدنیها و شنیدنیها آنهایی سازگار و مناسب هستند که اوضاع آنها از لحاظ اشکال و کیفیات متناسب باشد . پس تناسب اوضاع در نفس سازگارتر و مناسبتر اند، از اینرو هر گاه چیز دیدنی از لحاظ اشکال و نقش و نگارها آنچنان باشد که از آنچه ماده خاص آن اقتضای کمال مناسبت و وضع داشته باشد خارج نشود، [نیکو و زیبا خواهد بود]، و معنی زیبایی و حسن نیز در هر چیز ادراک شده‌ای همین است ، آنوقت اینگونه دیدنیها برای نفس ادراک کننده مناسب خواهد بود و از ادراک سازگار آن لذت خواهد برد و بهمین سبب می بینیم دلدادگان شیفته و بی پروا نهایت عشق و دوستی خود را بمعشوق بدینسان تعبیر میکنند که روح آنان باروح محبوب در آمیخته است.

[و در این معنی رازیست که اگر اهل راز باشی آنرا در مییابی و آن یگانگی مبدأ^۱ است و هر گاه بهر کس^۲ جز خود بنگری و در وی بیندیشی می بینی میان تو و او یکنوع یگانگی از مبدأ وجود داشته است که بر یگانگی تو و او در جهان هستی گواهی میدهد]^۳ و معنی آن بوجه دیگر این است که بگفته حکیمان وجود میان موجودات مشترک است و از اینرو انسان دوست دارد وجود او با وجود کسی که در وی کمال مشاهده کرده است در آمیزد تا از اینرو با او متحد و یگانه شود.

[بلکه نفس در این هنگام آهنگ آن دارد که از عالم وهم خارج شود و بحقیقتی بگراید که عبارت از اتحاد مبدأ و جهان هستی است]^۴ و چون مناسب ترین چیزها به انسان و نزدیکترین آنها به ادراک کمال از لحاظ تناسب موضوع همان شکل انسان است از اینرو ذک زیبائیها و محاسن نقش و نگارهای آدمی و آوازه‌های او از ادراکاتی است که به سرشت و فطرت انسان نزدیکتر است، این است که هر انسانی بمقتضای فطرت شیفته دیدنی یا شنیدنی زیبا میشود، زیبائی در شنیدنی این است که آوازه‌ها متناسب باشند نه متنافر، چه آوازه‌ها دارای کیفیات گوناگونی هستند مانند آهستگی^۵ و بلندی^۶ و نرمی^۷ و سختی^۸ و جنبش^۹ و فشار^{۱۰} و جز اینها.

و تناسب در آواز چیز است که سبب حسن و زیبائی آنها بشود و آن دارای شرایطی است. نخست آنکه نباید خواننده یکباره آواز را به ضد آن بر آورد، بلکه باید بتدریج و

۱- بدأ بجای مبدأ، (ب) ۲- وان كان، (ك) و (ا) . وان كل: (ب) و ما چاپ اخیر را ترجیح دادیم . ۳- قسمت داخل گروه در چاپ پاریس نیست و آنرا با مقابله از چاپهای (ك) و (ب) و (ا) ترجمه کردم . ۴- قسمت داخل گروه در چاپ پاریس نیست . ۵- ترجمه همس (بفتح) بمعنی آواز نرم دهن بی آمیزش آواز سینه و حروف مهموسه دهاند: ج، ث، ه، ش، ن، ف، ص، س، ك، ت، (منتهی الأرب). ۶- ترجمه «جهر» (بفتح ج) بمعنی آواز بلند و حروف مجهوره نوزده‌اند بدینسان: ط، ل، ق، و، ر، ب، ض، ا، (همزة)، غ، ز، ج، ن، د، م، ط، ی، ع، د . ۷- ترجمه رخو و حروف رخوة سیزده است: خ، س، ج، ظ، ش، ص، ر، ض، غ، ث، ق، ف، ن، م . ۸- ترجمه «شدت» و حروف شدیدة هشت‌اند: همزة، ج، ك، ق، ت، ب، ط، د . ۹- ترجمه «قلقلة» و حروف قلقله پنج حرف‌اند: ق، د، ط، ب، ج . ۱۰- ترجمه «ضبط» .

رفته رفته باشد و همچنین در مثل آن وهم ناگزیر باید در میان دو آواز همانند يك آواز نامشابه بیاورد. و در این باره باید شیوه سخندانان را در نظر آورد که چگونه جمله‌های مرکب از جمله‌های متنافر یا نزدیک بيك مخرج را زشت می‌شمرند، چه دقت در شیوائی بیان نیز از گونه نکات وقواعد فن موسیقی است.

دوم آنکه باید چنانکه در آغاز فصل یاد کردیم تقطیع اجزای آواز مراعات شود یعنی از يك آواز به نیم یا ثلث یا جزئی از همین آوازه‌ها خارج شود بدانسان که بیرون رفتن و انتقال از قسمتی بقسمت دیگر بر حسب تقسیمات موسیقیدانان متناسب باشد.

و بنا بر این هر گاه آوازه‌ها بر حسب قواعد دانندگان این فن در کیفیات گوناگون بر وفق تناسب معین باشد. آنوقت سازگار و لذت بخش خواهد بود. برخی از این تناسبات ساده است و بسیاری از مردم بطور طبیعی آنها را میدانند و نیازی به آموختن و فرا گرفتن اصول این فن ندارند، چنانکه می‌بینیم گروهی که طبع شعر دارند بی‌دانستن فن عروض به اوزان شعر آشنا هستند یا کسانی بی‌فرا گرفتن قواعد موسیقی در ایقاعات رقص عملاً مهارت دارند و مانند اینها. و مردم عامه اینگونه استعدادها را مضمار (میدان مسابقه - اسب) مینامند و بسیاری از قاریان را نیز میتوان در ردیف این گروه شمرد که قرآن را با آهنگهای دلپذیر قرائت میکنند چنانکه گوئی مزمار در حنجره دارند میخوانند و با شیوه زیبا و تناسب نغمه‌های خویش مردم را بطرب می‌آورند.

و گونه دیگر تناسبات مرکب هستند که همه مردم در شناختن آنها یکسان نیستند و همه طبایع در عمل کردن بآنها با صاحبان آنها سازگار و موافق نمیشوند، هر چند هم آن تناسبات را یاد گرفته باشند، و اینگونه تناسبات عبارت از آهنگهایی هستند که بوسیله دانش موسیقی آنها را می‌آموزند چنانکه در بخش دانشها در این باره گفتگو خواهیم کرد.

وامام مالك، رض، باقراءت قرآن به آهنگ مخالفت کرده، ولی شافعی، رض، اجازه داده است و مقصود در اینجا آهنگ موسیقی فنی نیست چه سزاوار نیست که در منع آن اختلاف روی دهد از اینرو که فن غنا (موسیقی) با قرآن منافات دارد.

اما قاریان در خواندن و ادای مطلب برخی از قواعد مربوط به آواز (تجوید) نیازمندند چنانکه برای تعیین ادای حروف از حیث اشباع حرکات در جای خود مقداری آواز لازم است و هم آنانکه مدّ (کشش آواز) را طولانی یا کوتاه میکنند به کشش آواز احتیاج دارند و مانند اینها. و در آهنگهای موسیقی نیز مقداری آواز لازم است که جز بدان انجام نمی‌یابد بعلت تناسبی که در حقیقت آهنگ دادن یاد کردیم، ولی وقتی این دو فن معارض یکدیگر باشند رعایت کردن یکی غالباً ب دیگری خلل وارد می‌آورد لیکن مقدم بر همه اینها لازم است که تلاوت قرآن در نظر گرفته شود تا مبدا روایاتی که در قرآن نقل شده است تغییر پذیرد و بنا بر این جمع شدن آهنگ غنا و ادای معتبر در قرآن به هیچ‌چیز ممکن نیست، بلکه مراد از اختلاف آهنگ آهنگ ساده‌ایست که صاحبان مضمار یا آنانکه استعداد طبیعی دارند بدان رهبری میشوند، چنانکه یاد کردیم، و آواز خویش را بر حسب نسبتی که هم موسیقیدان و هم دیگران درک میکنند بنوعی خاص ترجیح^۲ میدهند^۳. محل اختلاف این است و ظاهر این است که باید در قرآن از این شیوه^۴ دوری جویند چنانکه عقیده امام، رح، (مالك) نیز همین است، زیرا قرآن محل یاد کردن مرگ و عالم پس از آن با خشوع و تضرع است و جای آن نیست که با دراک آواز خوش متلذذ شوند و قرائت صحابه، رض، نیز بشیوه مذکور بوده است چنانکه در اخبار مربوط بایشان آمده است.

۱ - بهر شیوه‌ای که باشد، (چاپهای مصر و بیروت) ۲ - ترجیح اذان بلند گفتن شهادتین را بعد آهسته گفتن و بازگرداندن آواز حلق (منتهی الارب). در تداول امروز فارسی تحریر یا غلط می‌گویند.
 ۳ - «و این شیوه به هیچ‌چیز شایسته نیست چنانکه مالك گفته است». این عبارت در چاپهای مصر و بیروت افزوده شده است. ۴ - از کلیه این شیوه‌ها (چاپهای مصر و بیروت).

و اما اینکه پیامبر، ص، فرموده است: «هر آینه یکی از مزامیر [خاندان]»^۱ داود به او بخشیده شده است،^۲ منظور ترجیع صوت و آهنگ دادن بآن نیست، بلکه منظور حسن آواز و ادای قرائت و صراحت و وضوح در مخارج حروف و تلفظ آنهاست. و اکنون که معنی غنارا یاد کردیم باید دانست که این فن در اجتماع هنگامی متداول میشود که عمران بشری ترقی کند و از حد نیازمندیهای ضروری درگذرد و بمرحله شهرنشینی و آنگاه امور تجملی و تفنی برسد. آنوقت این فن بوجود میآید زیرا تنها کسی بدان توجه میکند که از لحاظ کلیه نیازمندیهای ضروری و مهم مانند وسایل معاش و خانه و جز اینها آسوده خاطر باشد و بنا بر این بجز کسانی که از همه جهات زندگی در رفاه و آسایش اند دیگران در جستجوی آن نیستند و بمنظور تفنن و طلبیدن شیوه‌های گوناگون لذتها و خوشیها بدان دل بسته میشوند و پیش از پدید آمدن اسلام در روزگار قدرت کشورهای غیر عربی فن آوازه خوانی و موسیقی در شهرها و پایتختهای کشور های مزبور رواج بسیار داشته و توسعه یافتن آن همچون دریای بیکرانی بوده است. و پادشاهان ایشان آنرا ترویج میکردند و بدان شیفتگی داشتند چنانکه شاهان ایران توجه خاصی باینگونه هنرمندان مبذول میداشتند و در بارگاه ایشان دارای پایگاه بلندی بودند و در بزرها و مجامع سلاطین حاضر میشدند و هنر خویش را نشان میدادند و در این روزگار نیز کشورهای غیر عربی در هر زمین و هر کشوری همین شیوه را دنبال میکنند.

و اما تازیان پیش از اسلام نخست به فن شعر میپرداختند و سخنانی بشیوه شعر میساختند که بر حسب تناسب میان اجزای سخن در عده‌ای از حروف متحرك و ساکن قسمتهای آنها متساوی بود و این اجزای سخن را چنان تفصیل میدادند که هر قسمتی مستقلاً بر مفهوم خود دلالت میکرد و بر قسمت دیگر منعطف نبود و چنین کلامی

۱ - این کلمه یعنی (آل) در « ینی » نیست ۲ - این حدیث را پیامبر هنگامی فرموده است که ابوموسی اشعری عبداللہ بن قیس با آواز بلند قرآن میخوانده است.

را بیت مینامیدند، از اینرو نخست بسبب تجزیه و تقطیع و سپس بعلت تناسب اجزادر هر پایان و آغاز و آنگاه بسبب ادای معنی مقصود و تطبیق سخن بر آن با طبع انسان سازگار بود. این است که بدان شیفته شدند و در نتیجه اینگونه سخنان ایشان امتیاز خاص و اهمیت بزرگی پیدا کرد از اینرو که به تناسب یاد کرده اختصاص داشت و آنرا دیوان اخبار و حکمت و بزرگی خویش و محک قریحه های خود در اصابت معانی درست و نیکویی اسلوبها قرار دادند و همچنان این شیوه را ادامه دادند.

و این تناسبی که بسبب اجزای سخن و حروف متحرك و ساکن بدست میآید بمنزله قطره ای از دریای تناسب آوازه است چنانکه در کتابهای موسیقی^۱ معلوم است، ولی آنها بجز این شیوه تناسبات دیگر را دریافتند چه آنان در آن روزگار نه در دانشی ممارست کرده و نه به صنعتی پی برده بودند و خوی بادیه نشینی بر همه شیوه های آنان غالب بود.

از مرحله شعر جاهلی که بگذریم تازیان در آن دوران آواز خوانی هم داشتند بدینسان که شتر بانان هنگام راندن شتر و جوانان در محیط های خلوت و تنهایی سرود میخواندند و آوازه های خود را ترجیع میدادند و ترنم و سرود خوانی میکردند و اگر با شعر مترنم میشدند آنرا غنا میخواندند و هر گاه درباره تهلل (یگانگی خدا را تعبیر کردن) یا نوع قرائت می بود آنرا تغبیر^۲ مینامیدند و ابواسحق زجاج کلمه

۱ - در چاپهای مصر و بیروت «کتاب الموسیقی» و در چاپ پاریس «کتاب الموسیقی» است. اگر چاپ پاریس درست باشد معلوم نیست منظور مؤلف کدام «کتاب الموسیقی» است، زیرا از کشف الظنون و دیگر منابعی که بدست آوردم چندتن تالیفاتی بدینسان داشته اند الف - احمد بن طیب سرخی ابوالعباس از بزرگترین حکیمان ایران، اوراست «کتاب الموسیقی الکبیر» در دو مقاله «کتاب الموسیقی الصغیر». ب - ثابت بن قره حرائی و اوراست «کتاب فی الموسیقی». رساله ایست خطاب به علی بن یحیی منجم که از وی خواسته است برخی از ابواب موسیقی را اثبات کند و رساله دیگری ببعضی از دوستانش که در مسائلی از موسیقی از وی سؤالاتی کرده اند. ج - ابونصر فارابی حکیم نامور، اوراست «کتاب الموسیقی الکبیر» و هم «کلام فی الموسیقی» و دو رساله هم در ایقاعات. و از اینرو عبارت چاپهای مصر و بیروت را ترجیع دادم. ۲ - به غین معجمه و بای موحدة (عبارت متن). ۳ - ابواسحق ابراهیم زجاج دانشمند نامور در لغت و صرف و نحو که در سال ۳۱۰ هجری در بغداد زندگی را بدرود گفته است.

«تغییر» را بدینسان تعبیر کرده که آن یادآوری از غا بر یا باقی است یعنی تذکر احوال آخرت. وجه بسا که در غنای خود میان نغمه‌ها یکنوع مناسبت^۱ در نظر می‌گرفته‌اند چنانکه ابن رشیق در آخر کتاب عمده و دیگران گفته‌اند و این تناسب را «سناده»^۲ مینامیدند.

و بیشتر اشعار ایشان در بحر خفیف^۳ بود که آنرا در رقص بکار میبردند و بادف (طنبور) و مزمار (نی لبک) همراه بود که مایه تحریک و هیجان و سبک و وحی میشد و تازیان آنرا هزج^۴ مینامیدند.

و کلیه این آهنگهای ساده همانهایی است که در آغاز پدید آمدن این فن معمول شده است و از نخستین آهنگها بشمار میروند و دور نیست که طبایع بی‌هیچگونه تعلیمی مانند همه صنایع ساده آنها را درک کند. و وضع عرب در هنگام بادیه نشینی و دوران جاهلیت همواره بر این منوال بوده است و چون اسلام ظهور کرد و تازیان بر کشورهای جهان استیلا یافتند و کشور ایران را متصرف شدند و بر سلطنت ایشان چیره گشتند و از لحاظ بادیه نشینی و خشونت بر حالتی بودند که ایشان را شناختی، در عین اینکه در دین روشی ساده و شدید داشتند و هر آنچه را وابسته به آسودگی بود و برای دین و معاش سودی نداشت فرو می‌گذاشتند، از اینرو برخی از فنون غنا را ترك گفتند و هیچ چیز در نزد ایشان بجز ترجیع قرائت و

۱ مناسبت بسیطی (چاپهای مصر و بیروت) ۲- سناد در علم قافیه بمعنی اختلاف دورد است.
۳- خفیف در لغت بمعنی سبک و سرعت در کار و راه رفتن است و در اصطلاح یکی از بحور عروضی است که سبکترین بحور است در عربی مسدس آید فارسیان بندرت مثنی هم آورده‌اند. بحر خفیف مسدس صدر و ابتدا سالم و باقی مخبون. از جامی؛

سبزه‌ها نودمید و یار نیامد - تازه شد باغ و آن نکار نیامد (فاعلاتن مفاعلتن فاعلاتن) و بر چندین- گونه است. هفت پیکر نظامی و حدیقه سنائی در این بحر است (اقرب) و (غیاث). ۴- این بحر را از آنرو «هزج» نامند که «هزج» در لغت آواز یا ترنم خوش آیند است و عرب بیشتر اشعاریکه با آواز خوش در سرودها میخوانند در این بحر است. این بحر برسی و چهار وزن آمده است و ما فقط هزج سالم را مثال می‌آوریم؛

الا یا ایها الساقی ادرکسا و ناولها - که عشق اول نمود آسان ولی افتاد مشکله‌ها، حافظ (غیاث).

ترنم بشعر که از عادات و شیوه‌های ایشان بشمار میرفت لذت بخش نبود، ولی هنگامی که به مرحلهٔ تجمل خواهی و توانگری رسیدند و بسبب بدست آوردن غنائم ملتهای دیگر در مهد رفاه و آسایش واقع شدند آنوقت به زندگی تر و تازه و همشیمان ظریف و شیرینی آسودگی پی بردند. و در همین دوران مغنیان ایرانی و رومی از کشورهای خویش پراکنده بودند و گذارشان به حجاز افتاد و در زمرهٔ موالی عرب در آمدند و همهٔ آنان با ابزار عود (چنگ) و طنبور و ارغنون و مزمار (نی لبک) آوازه خوانی میکردند و تازیان آهنگهای آنانرا شنیدند و مطابق نواهای آنها شعر سرودند و در مدینه نشیط ایرانی و طویس^۱ و سائب خاثر^۲ مولای عبدالله بن جعفر^۳ پدید آمدند و اشعار عرب را شنیدند و برای آنها نواها و الحان دلپذیر ساختند و در آن مهارت یافتند و بلند آوازه شدند، آنگاه معبد^۴ و ابن سریج^۵ و نظایر آنها این فن را از آنان آموختند و هنر آوازه خوانی همچنان بتدریج پیشرفت میکرد تا در روزگار عباسیان هنگام پدید آمدن ابراهیم بن مهدی و ابراهیم موصلی و پسر او اسحق (موصلی) و فرزند وی حماد، تکمیل گردید و در روزگار فرمانروائی این دو دمان در بغداد این وضع پدید آمد که پس از آن دوران و تا این عهد از آن فن و مجالس آن سخن می گویند و آهنگهای جدید موسیقی در محافل درس

۱ - اسحق بن عبدالله طویس (بهضم ط - فتح و) تصغیر طاوس، از موالی قبیلهٔ مخزوم ساکن مکه که بسال ۹۲ هجری درگذشته است. رجوع به عیون الاخبار ج ۱ ص ۳۲۱ و موسیقی دورهٔ ساسانی تألیف مهدی برکشلی شود. ۲ - سائب خاثر ایرانی نژاد و در مدینه سکونت داشت و بسال ۶۳ هجری در جنگ الحرة کشته شد. در چاپ (ك) «سائب بن جابر» و در آغانی ج ۷ ص ۱۸۸ سائب خاثر است. ۳ - در (ك) «عبدالله» است، ولی صحیح «عبدالله» میباشد که نوادهٔ ابوطالب بود و بسال ۸۰ هجری درگذشت. ۴ - ابوعباد معبد بن وهب مولای عبدالرحمن بن قطان. رجوع به آغانی ج ۱ ص ۱۹ شود. ۵ - در چاپهای مصر و بیروت بغلط «ابن سریج» است. ابویحیی عبید معروف به ابن سریج (بهضم س - فتح ر) مغنی معروف مولد او بزمان عمر بن الخطاب در مکه بوده و نواختن عود از دیوارگران ایرانی که بساختن کعبه آمده بودند فراگرفت و بهروایتی او نخستین کس است در عرب که این هنر آموخته است ابن سریج نواهایی برای غزلهای عمرو بن ربیع و نیز در مرثیة الحانی بساخت و بزمان خود شهرتی عظیم یافت و وفات ابن سریج در خلافت عمام بوده است. لغتنامهٔ دهخدا و رجوع به آغانی ج ۵ ص ۱۰ شود.

آن شهر هم اکنون نیز از همان شیوه‌های آن دوران پیروی میکند و در آن عصر بوسایل لهو و لعب توجه خاصی مبذول میداشتند و برای رقص ایزاری بکار میبردند که آنها را می‌پوشیدند و چوبدست‌هایی در رقص داشتند^۱ و اشعاری در آن هنگام با نواهای طرب انگیز می‌سرودند و با نواهای آنها میرقصیدند و اینگونه اشعار گونه خاصی شمرده میشد و ایزار دیگری نیز در رقص بکار میبردند که آنها را کرج^۲ مینامیدند و آنها عبارت از تمثال‌های اسبانی چوبین دارای زین و برگ بودند که آنها را بکناره‌های قبا‌هایی آویزان و تعبیه میکردند و زنان رقص اینگونه جامه‌ها را می‌پوشیدند و بوسیله آنها تقلید اسب دوانی میکردند و به کروف و نشان دادن مهارت می‌پرداختند و مانند اینها از انواع بازیچه‌های دیگر که آنها را برای مهمانیها و عروسیها و جشنها و بزهای سرگرمی تهیه کرده بودند.

اینگونه بازیچه‌ها و سرگرمیها در بغداد و شهرهای عراق فزونی یافت و از آن کشور بدیگر سرزمینها نیز سرایت کرد و متداول شد. و موصلیان^۳ غلامی داشتند که نام او زریاب^۴ بود. او فن موسیقی را از آنان فرا گرفته و در آن مهارت یافته بود، از اینرو موصلیان بهوی رشک بردند و او را به مغرب گسیل داشتند، زریاب بدرگاه حکم بن هشام بن عبدالرحمن داخل امیر اندلس رسید و او در گرامی داشتن زریاب مبالغه کرد و بدیدار او شتافت و بهوی جایزه‌های عالی بخشید و اقطاعها و مقررریها برای او تعیین کرد و ویرا دربار گاه دولت و در میان ندیمان خویش پایگاهی بلند رسانید. از اینرو در اندلس هنر موسیقی بسبب زریاب پیشرفت شایانی کرد و پس از وی تاروزگار ملوک طوایف یادگارها و آثار او همچنان باقی و متداول بود و از

۱ - رقصها این چوبدستها را در محافل برای شمشیر بازی بکار میبردند یا هنگام سرودن اشعار نوادر آنها را بر زمین میزدند. (حاشیه دسلان، ص ۴۲۱ ج ۲).
 ۲ - صاحب منتهی‌الارب ذیل کرج (بهضم ک - فتح ر مشدد) مینویسد: «کره که بجه اسب وستور باشد مغرب است». و صاحب اقراب‌الموارد آرد: «چیزیست مانند کره اسب که آنرا برای بازیچه بکار برند». ۳ - مقصود ابراهیم موصلی و فرزندان اوست. ۴ - علی بن نافع زریاب.

نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. چنانکه در اشیایی نمونه‌های هنری وی بدانسان توسعه یافت که همچون دریائی بیکران بود و پس از زایل شدن رونق و شکوه آن شهر یادگارهای هنری زریاب از آنجا به کشورهای ساحلی افریقه و مغرب منتقل شد و در شهرهای آن سرزمین تقسیم گردید و با آنکه عمران و تمدن افریقه بقیه را بازگشته و دولتهای آن رو بنقصان می‌روند هنوز هم بقایای هنری زریاب در آن سرزمین یافت می‌شود.

و موسیقی از آخرین صنایعی است که در اجتماع و عمران پدید می‌آید، زیرا این فن از هنرهای تفنی و مربوط بدوران کمال اجتماعات است و بجز خاصیت آسودگی و شادی و تفریح به هیچیک از خصوصیات اجتماع وابستگی ندارد و نیز این هنر از نخستین صنایعی است که در هنگام ویرانی و سیر قهقرائی يك اجتماع از آن رخت بر می‌بندد و زایل می‌شود و خدا آفریننده است^۱.

فصل سی و سوم

در اینکه صنایع به پیشه‌کننده آنها خردمندی خاصی می‌بخشد.
بویژه هنر نوشتن و حساب

در همین کتاب یاد کردیم که نفس ناطقه انسان در وی بقوه وجود دارد و از مرحله قوه بفعل رسانیدن آن نخست بوسیله دانشها و ادراکات حاصل از محسوسات تازه بتازه حاصل می‌گردد و سپس از راه معلوماتی است که پس از ادراکات محسوس بسبب قوه نظری بدست می‌آید تا آنکه ادراک بالفعل و عقل محض می‌شود و آنگاه ذاتی روحانی پدید می‌آید و در این هنگام وجود او کمال می‌پذیرد، و لازم می‌آید که هرگونه دانش فایده نظری و عقل فریدی برای او باشد. و از صنایع و ملکه آن

۱ - پایان فصل در چاپهای مصر و بیروت چنین است: «و خدا دانایتر است». و صورت این متن با «ینی» و «پ» مطابق است.

همواره قانونی علمی حاصل میشود که از آن ملکه مستفاد می‌باشد.

و به همین سبب از استواری در آزمایشها و تجربه‌ها فایده خردی (خاص) نصیب او می‌شود. ملکه‌هایی که از هنرها حاصل میشوند نیز مایه خردی حاصل می‌کند و هم تمدن کامل عقلی «و معنوی» به‌وی ارزانی می‌دارد، زیرا چنین تمدنی از یک‌رشته صنایع در باره امور زیرین تشکیل مییابد: تدبیر منزل «خانه‌داری» و معاشرت با هم‌نوعان و بدست آوردن آداب آمیزش با آنان و سپس انجام دادن تکالیف دینی و مراعات کردن آداب و شرایط آن.

و اینها همه قوانینی هستند که از آنها علوم تنظیم می‌یابد و بالنتیجه از دانشهای مزبور فزونی خرد حاصل میشود.

ولی نوشتن از میان همه صنایع برای این منظور یعنی فزونی خرد سودمندتر است، زیرا این فن مشتمل بر علوم و نظرها می‌باشد در صورتیکه صنایع دیگر چنین نیست؛ و شرح این اجمال این است که در نوشتن نوعی انتقال از اشکال خطی حروف به کلمه‌های لفظی متمرکز در خیال و از کلمه‌های متمرکز در خیال به معانی متمرکز در نفس است.

[و بنا بر این نویسنده در حال نوشتن همواره از دلیلی بدلیل دیگر منتقل می‌شود و نفس رفته رفته بدان خو میگیرد] و در نتیجه برای نفس ملکه انتقال از دلیل‌ها به مدلولها حاصل میشود و معنی نظر عقلی که بدان علوم مجهول اکتساب میشود همین است. چنانکه نفس بوسیله ملکه مزبور ملکه‌ای تعقلی بدست می‌آورد که بر خرد افروده میشود و بدان فزونی قوه هوشمندی و زیرکی در کارها بسبب خو-گرفتن نفس به انتقال «از دلیل بمدلول با نظر عقلی» حاصل می‌گردد. به همین سبب انوشیروان هنگامی که دیرانش را در آن هوشمندی و زیرکی دید، گفت: دیوانه یعنی شیاطین و جنون. و گویند این کلمه اصل اشتقاق دیوان کاتبان است.

در میان صنایعی که مانند نویسندگی برای فزونی خرد سودمند است حساب را هم باید در ردیف نویسندگی آورد، زیرا فن حساب از راه جمع و تفریق نوعی تصرف در عدد است که در آن نیاز به استدلال بسیار داریم و از اینرو این فن نیروی استدلال و نظر را در انسان رسوخ میدهد و ذهن بدان خومیگردد و معنی خرد هم بجز استدلال و نظر (اندیشیدن) چیز دیگری نیست و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد که هیچ چیزی نمیدانستید و برای شما گوش و دیده‌ها و دلها بیا فرید، باشد که سپاسگزاری کنید.^۱

۱ - والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون. سورة النحل. آیه ۸۰. در چاپهای مصر و بیروت این آیه نیست و آخر فصل چنین است: «و خداداناتراست.»

باب ششم از کتاب نخستین^۱

دردانشها و گونه‌های آنها و چگونگی آموزش و شیوه‌ها [و دیگر گونه‌ها]^۲ آن واحوالی که از همه اینها عارض می‌شود و آنرا مقدمه و ملحقاتی است

[مقدمه^۳ در اندیشه انسانی که بشر بدان از دیگر جانوران بازشناخته میشود و به نیروی آن معاش خود را از راه همکاری و تعاون باهمنوعان خویش بدست می‌آورد و بیاری آن دربارۀ معبود خویش و آنچه پیامبران از نزداو آورده‌اند رهبری میشود از اینرو همه جانوران مسخر فرمان او شده‌اند و خداوند از توانائی خویش به‌وی ارزانی داشته و او را بدین نیرو بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری داده است.

فصل

در اندیشه انسانی

باید دانست که خدا، سبحانه و تعالی، بشر را از دیگر جانوران به اندیشه متمایز ساخته و این اندیشه را مبدأ کمال و نهایت فضیلت و شرف او بر کائنات قرار داده است، زیرا ادراک یا شعوری که بوسیله آن موجود درک کننده ذاتاً چیزهایی بیرون از ذات خویش دریا بد، تنها از میان دیگر کائنات و موجودات بجانوران اختصاص

۱- در «ینی» آغاز فصل چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم - صلی الله علی سیدنا محمد و آله - فصل ششم. فصل: در اندیشه انسانی. در «ینی» نیست. ۲- چاپ ک و ب. ۳- از اینجا تا آخر فصل: «در اینکه انسان ذاتاً جاهل و از راه کسب عالم است» که مجموعاً شش فصل است از چاپ پاریس (از صفحه ۳۵۳ تا صفحه ۳۷۶) ترجمه شد، زیرا فصول مزبور در چاپهای مصر و بیروت نیست.

دارد. از اینرو جانوران بسبب سرشتی که خدا در آنان آفریده یعنی حواس ظاهری (شنوایی - بینایی - بویائی - چشائی و لامسه) میتوانند چیزهایی که را بیرون از ذات آنهاست دریابند و انسان از میان جانوران بیروئی بالاتر متمایز است یعنی میتواند بیرون از ذات خود را به اندیشه‌ای که برتر از حس اوست دریابد و آن نیرویی است که در بطون دماغ او قرار داده شده است. بدان صور محسوسها را انتزاع میکند و ذهن خود را در آنها بجنبش در می‌آورد و سپس از آنها صورتهای دیگری تجرید میکند. پس اندیشه عبارت از نیرویی است که در ماورای حس در این صورتهای انتزاع شده تصرف میکند و ذهن را در آنها جولان میدهد و آنها را انتزاع و ترکیب میکند و معنی افئدة (دلها) در گفتار خدای تعالی همین اندیشه است که میفرماید برای شما گوش و دیدگان و دلها آفریده، کلمه افئدة جمع فؤاد است و در اینجا مراد اندیشه است.

و اندیشه را مراتب چند است. نخست: تعقل اموری که در خارج مرتب‌اند خواه دارای ترتیب طبیعی یا وضعی باشند. تا بقدرت آن تعقل آهنگ ایجاد آنها کند و این نوع اندیشه بیشتر تصورات^۲ است. و آنرا عقل تمیزی (حسی یا بازشناختنی) مینامند که بدان آدمی سودها و معاش خویش را بدست می‌آورد و زیانها را از خود میراند.

دوم: اندیشه‌ای که بدان از عقاید و آداب زندگی بهره‌مند می‌شویم و آنها را در طرز رفتار و سیاست باهمنوعان خود بکار می‌بندیم و بیشتر آنها تصدیق‌هایی^۳ است که اندک اندک بتجربه برای انسان حاصل میشود تا آن که از آنها سودمند می‌شویم. و آنرا عقل تجربی مینامند.

سوم: اندیشه‌ای که انسان را از علم یا گمان بمطلوبی برتر از عالم حس بهره‌مند

۱ - جعل لكم السمع والابصار والافئدة. سورة النحل، آیه ۸۰. ۲ - تصور در اصطلاح منطق حصول صورت شیء در عقل بنیر حکم است مانند تصور زید و عمر و بکر و تصور غلام زید (غیاث).
۳ - تصدیق در اصطلاح منطق تصور با حکم چنانکه گوئی زید نویسنده است یا نویسنده نیست (غیاث).

میکند چنانکه هیچ عملی بدان تعلق نمیگیرد. و آنرا عقل نظری می نامند و عبارت از تصورات و تصدیق‌هایی است که بطرز و شرایط خاصی تنظیم می‌یابد و انسان را بمعلوم دیگری از همان جنس در تصور یا تصدیق رهبری می‌کند، سپس بامعلوم‌هایی بجز از جنس خود آنها تنظیم میشود و همچنین ما را بفایده‌علوم دیگری آشنا میکند و نهایت فایده‌ای که از آن برمیگیریم این است که وجود را چنانکه هست از راه جنسها و فصلها و اسباب و علل آن تصور کنیم و در نتیجه بنیروی چنین اندیشه‌ای وجود را در کمال حقیقت آن درمیابیم و آنوقت اینگونه اندیشه عقل محض و نفس ادراک کننده میشود و معنی حقیقت انسانیت همین است.

فصل

در اینکه افعال در جهان حادثات تنها بنیروی اندیشه انجام می‌پذیرد

باید دانست که جهان هستی مشتمل بر ذراتهای محضی است چون عناصر و آثار آنها و موالید سه گانه‌ای که از آنها تولید میشوند مانند کان و گیاه و جانور. و همه اینها از مظاهر و متعلقات قدرت ایزدست و گذشته از اینها افعالی که از جانوران صادر میشود و وقوع آنها از روی قصد انجام می‌یابد متعلق بقدرتی هستند که خداوند در آنها آفریده و آنها را بر صدور آن افعال توانا ساخته است چنانکه برخی از آنها دارای نظم و ترتیب اند چون افعال بشری، و برخی فاقد نظم و ترتیب میباشد مانند افعال جانوران دیگر. و نظم و ترتیب میان حوادث را خواه طبیعی باشد یا وضعی بنیروی اندیشه میتوان درک کرد.

از اینرو هر گاه کسی بخواهد چیزی بوجود آورد بسبب نظم و ترتیبی که در میان حوادث برقرار است ناگزیر باید سبب یا علت یا شرط آنرا که بطور کلی عبارت از مبادی آن میباشد دریابد، زیرا آن چیز بوجود نمی‌آید مگر آنکه در مرحله دوم و پس از مبادی مزبور باشد. و مؤخر آوردن چیزی که باید مقدم باشد یا بر عکس